



پاسخ به شبهات قرآنی

فهرست پرسش‌ها:

پرسش ۱: چرا خطابات قرآنی، عموماً به مردان است؟ آیا این دلیل بر برتر قراردادن مرد بر زن نیست؟

پرسش ۲: در قرآن به مردان حق داده که زنان را بزنند!! آیا این مجوز خشونت بر علیه زنان نیست؟ چه توضیحی می‌توان داد؟ آیا با این وجود می‌توان قائل به حفظ حقوق و کرامت زن بود؟

پرسش ۳: ماهیت ازدواج موقت چیست؟ فلسفه تشریح ازدواج موقت چیست؟

پرسش ۴: چرا در اسلام زن نصف مرد ارث می‌برد؟

پرسش ۵: آیا در قرآن آیه‌ای وجود دارد که به مردان اجازه ازدواج با چند زن داده شده باشد؟ شرایط آن چیست؟ آیا این قانون دست مردان هوسباز را باز نمی‌کند؟ حکمت این قانون چیست؟

پرسش ۶: اکنون با توجه به پیشرفت علم و تشخیص نسب، چرا تعدد همسر برای مرد وجود دارد ولی برای زن جایز نیست؟ و آیا با پیشرفت دانش پزشکی بهانه ای به نام غیرت مردها باقی خواهد ماند؟

Page | ۲

پرسش ۷: با توجه به حضور گسترده زنان در فعالیت های جامعه آیا زمان تغییر بعضی از احکام فقهی (دیه و ارث و ...) فرا نرسیده است؟ واقعاً چه اشکالی دارد که با توجه به شرایط زمان، دیه مرد و زن برابر باشد؟ پرسش ۸: با توجه به تساوی حقوق زن و مرد، اعدام نشدن مرد به خاطر کشتن زن را چگونه توجیه می کنید؟ چگونه با کرامت و ارزش زن سازگار است؟

پرسش ۹: آیا در ادیان یهودیت و مسیحیت حکم حجاب برای زنان و مردان وجود داشته است؟ در کدام آیه قرآن به «حجاب» اشاره شده، برخی ها گفته اند اصلاً حجاب در قرآن به معنای چادر نیست آیا این حرف صحیح است؟

پرسش ۱۰: شیطان جن بود یا فرشته؟ اگر جن بود چگونه در جریان سجده ملائک بر آدم حاضر بود. با توجه به این که خلقت شیطان از آتش است، چگونه به آتش جهنم خواهد سوخت؟

پرسش ۱۱: دین زرتشت چگونه دینی است؟ در دانشگاه ما یکی از دانشجویان شدیداً از حقانیت زرتشت دفاع می کند. لطفاً اشکالاتی که در مورد زرتشت و دین او وجود دارد، بیان کنید. آیا دین زرتشت، دین الهی و توحیدی بوده است؟

پرسش ۱۲: در برابر گفته پاپ که اسلام را دین خشنونت و مسیحیت را آیین صلح و صفا معرفی کرده و معتقد است که اسلام با زور شمشیر پیش رفته چه می گوئید؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است، برده داری را به طور کلی لغو نکرد؟

پرسش : چرا خطابات قرآنی، عموماً به مردان است؟ آیا این دلیل بر

برتر قرار دادن مرد بر زن نیست؟

همان‌گونه که روشن است هر زبانی، دارای ضوابط، قواعد و دستورات خاصی است. یکی از قواعد ادبی زبان عربی، کاربرد ضمیر و صفات مذکر و مؤنث است که دارای سه حالت است:

الف. اگر گفت‌وگو فقط درباره مردان باشد، صیغه «مذکر» به کار می‌رود.

ب. اگر سخن فقط درباره زنان باشد، صیغه «مؤنث» به کار می‌رود.

ج. اگر طرف محاوره هم مردان باشد و هم زنان، از صیغه «مذکر» استفاده می‌شود و این به جهت «قاعدۀ تغلیب» در ادبیات است.

با توجه به این مقدمه، انواع خطابات قرآنی در مورد زن و مرد به شرح زیر قابل تبیین است:

۱. در مواردی قرآن کریم با صراحت زن و مرد را در کنار یکدیگر مورد خطاب قرار می‌دهد:

أَنْتَى لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى؛

«من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد».

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱؛

«هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم؛ و پاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^۲؛

«به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان

^۱ (۱). آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵.

^۲ (۲). نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

^۳ (۳). احزاب (۳۳)، آیه ۳۵.

پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است».

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا يَصْنَعُونَ. وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ؛

«به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است! و به آنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند».

این نوع خطابات برای این است که قرآن می‌خواهد افکار جاهلی و قبل از اسلام را تخطئه کند؛ چون آنان بین زن و مرد فرق می‌گذاشتند و فضایل را منحصر در مردان می‌دانستند!! در حالی که؛ «آنچه باید کامل شود «روح» است و روح، نه مذکر است و نه مؤنث»^۴.

برخی دیگر از بزرگان فرموده‌اند: «برای اینکه توهم نشود تکلیف مختص مردان است، هر دو صیغه مذکر و مؤنث استعمال شده است. و اصولاً در این گونه موارد

^۴ (۱) نور (۲۴)، آیات ۳۰ و ۳۱.

^۵ (۲) زن در آئینه جلال و جمال، ص ۱۰۰.

صیغه مؤنث برای تأکید و جلب توجه به این امر است که مرد و زن، در حکم و تکلیف مزبور هیچ فرقی با یکدیگر ندارند»^۶.

۲. خطاب‌هایی که فقط متوجه مردان است؛ مانند آیاتی که نعمت‌های بهشتی و حورالعین را نصیب مردان پارسا و پرهیزگار دانسته است؛ مانند آیه شریفه:

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ^۷؛

«این چنین‌اند بهشتیان؛ و آنها را با حورالعین تزویج می‌کنیم». و آیات دیگر^۸ که طرف خطاب آنها فقط مردان است.

در توجیه این‌گونه خطابات گفته شده است: از آنجایی که هم در جامعه صدر اسلام و هم در اجتماع مطلوب و آرمانی اسلام، حضور مردان در بیرون خانه بیشتر بوده و باید باشد، به مراتب بیش از زنان در صحنه‌های اجتماعی حضور داشته و دارند، در نتیجه خطابات بیشتر در عمل و در واقع، متوجه آنان است. این مطلب بدان معنا نیست که به مردان اصالت داده شده است و زنان اساساً به شمار نیامده بلکه علت اصلی این‌گونه خطابات، همین است که مکالمه پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان رسول و واسطه در ابلاغ پیام به طور طبیعی بیشتر با مردان جامعه است^۹ علاوه بر اینکه «زن» به عنوان ناموس خلقت می‌باشد و حیا و متانت اقتضاء

^۶ (۳). محمدتقی مصباح یزدی، جزوه حقوق و سیاست، ج ۲، ص ۲۰۵۸.

^۷ (۴). دخان (۴۴)، آیه ۵۴.

^۸ (۱). طور (۵۲)، آیه ۲۰؛ واقعه (۵۶)، آیه ۲۲.

^۹ (۲). جزوه حقوق و سیاست، ص ۲۰۵۹.

می‌کند هر چه کمتر در محاورات عمومی مورد خطاب قرار گیرد و این فرهنگ در خانواده‌های با شخصیت به طور معمول رعایت می‌شود.

۳. خطاب‌هایی که با صیغه مذکر آمده اما مجموعه زنان و مردان را شامل شده است؛ مانند:

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا^{۱۰}؛

«کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار گذارند، از آینده آنان می‌ترسند، باید [از ستم درباره یتیمان مردم] بترسند! از [مخالفت] خدا بپرهیزند و سخنی استوار بگویند». یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!...».

این نوع خطاب، شامل مردان و زنان است، چنان که در قوانین کشوری نیز واژه‌های «مردم»، «افراد جامعه»، «انسان‌ها» به کار می‌رود و ضمائر مذکر به آنها ارجاع می‌شود. بدین جهت تاکنون کمتر شنیده شده است در زمان نزول آیه‌های قرآنی، زنی یا مردی اعتراض کرده باشد که چرا قرآن فقط با مردان سخن می‌گوید و به زنان اعتنایی ندارد یا کمتر اعتنا دارد، یا پرسیده باشد که آیا فلان حکم الهی و امر و نهی قرآنی، مختص مردان است یا شامل زنان هم می‌شود و همه مردم با فرهنگ عمومی و زبان عرفی خودشان درمی‌یابند که این نوع خطاب‌ها شامل

^{۱۰} (۳). نساء (۴)، آیه ۹.

مردان و زنان می‌باشد. گرچه بسیاری از آیه‌ها و جمله‌های قرآنی، با سیاق‌های مذکر بیان شده است؛ به همه آنان (چه مرد و چه زن) توجه دارد.^{۱۱}

آری در عصر بعثت از پاره‌ای تفاوت‌های حقوقی و احکام متفاوت بین زن و مرد چنین توهم شده بود که مردان به لحاظ شخصیت بر زنان برتری دارند و زنان از پاره‌ای امتیازات محرومند و یکی از نشانه‌های آن را همین نحوه خطابات قرآنی می‌دانستند چنانکه اسماء بنت عمیس پس از بازگشت از حبشه، از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله این سؤال را پرسید که «هل فینا شیءٌ من القرآن؟» و پس از شنیدن پاسخ منفی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و گفت: «ان النساء لفی خیبه و خسار»؛ «زنان محروم و زیان‌کارند»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چرا؟» گفت: «لأنهن لا یدکرن بخیر کما یدکر الرجال» و همین تصور و گفت و شنود زمینه نزول

آیه ۳۵ سوره احزاب بود.^{۱۲} و با صراحت لفظ مؤنث در کنار مذکر و از زنان مسلمان و مؤمن در کنار مردان یاد شد.

قرآن، هرگاه از کمالات انسانی سخن می‌گوید، زنان را همسان مردان مطرح می‌کند:

^{۱۱} (۱). مصباح یزدی، جزوه حقوق و سیاست، ص ۲۰۵۹.

^{۱۲} (۱). طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۸-۷، ص ۵۶۰.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^{۱۳}؛

«مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

این آیه به طور آشکار، از آیات درخشان، مرتبط با موضوع زن و گویای تساوی زن و مرد در پیمودن مدارج کمال است. مراحل مختلف کمال شامل:

اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم، پاکدامنی و ذکر کثیر، برای مرد و زن به طور یکسان مطرح است؛ و زن و مرد می‌توانند این مدارج را طی کرده و به شخصیت والای انسانی دست یابند.

زمینه نزول آیه، اظهار نگرانی «اسماء بنت عمیس» و بنا به روایتی اظهار نگرانی «ام‌سلمه» نسبت به نازل نشدن آیاتی از قرآن در تمجید از زنان مؤمن بوده است. وی این امر را به رسول صلی الله علیه و آله شکایت برد. سپس این آیه با اعلان اینکه بهره‌مندی از مغفرت و پاداش الهی، منوط به کسب فضیلت‌هایی برای مؤمنان

است، نازل شد. در واقع این آیه از زنان، در برخورداری از منزلت مساوی با مردان در پیشگاه خداوند حمایت کرده است.^{۱۴} شأن نزول آیه نشان می‌دهد، اعتراضاتی که امروزه در ارتباط با نگرش متفاوت به زنان و مردان در زمینه مسایل گوناگون مطرح است، مسایل جدید و نوپایی نیست؛ بلکه این ایرادهای مغرضانه و یا شبهات صادقانه، از صدر اسلام مطرح بوده که در آیات و روایات منعکس است.

به عقیده سید قطب، این آیه، زن را هم ردیف مرد آورده و او را در پیوند و ارتباط با خداوند، هم‌چنین در کسب کمالات، همسان مرد دانسته و این در حقیقت اقدام عملی اسلام در جهت بالا بردن ارزش زن و ارتقای بینش جامعه نسبت به جایگاه زن می‌باشد.^{۱۵} مرحوم علامه طباطبایی، ذیل آیه چنین اظهار نظر می‌کند: «براساس این آیه، اسلام معتقد است: زن و مرد در سایه اسلام و ایمان می‌توانند به کرامت شایسته خویش دست یابند؛ و از این نظر میان زن و مرد تفاوتی نیست»^{۱۶، ۱۷}.

چنانکه ملاحظه شد این آیه ده ویژگی سرنوشت‌ساز از معیارهای ارزش را در ابعاد مختلف اعتقادی، اخلاقی و عملی بر شمرده و بر مشترک بودن این معیارهای کلی تأکید نموده است.

^{۱۴} (۱). عبد علی حویزی، نورالثقلین، قم: دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۷۷، ح ۱۱۳، به نقل از مجمع‌البیان.

^{۱۵} (۲). فی ظلال، ج ۵، ص ۲۸۶۳.

^{۱۶} (۳). المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

^{۱۷} (۴). ر. ک: حجرات (۴۹)، آیه ۱۳؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۹۵.

تفسیر نمونه ضمن اینکه آیه را سخنی جامع و پرمحتوا درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها دانسته‌اند، اوصاف مذکور در آیه را بدین سان دسته‌بندی کرده و آورده است:

«بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می‌گوید. قسمت دیگری، پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت‌ساز در زندگی و اخلاق انسان‌ها می‌باشد، بحث می‌کند و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و سنگین یعنی صبر، که ریشه ایمان است؛ و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می‌آورد».^{۱۸} این آیه در حقیقت نمونه‌ای از دیدگاه وسیع و کارکردهای عمیق فرهنگی اسلام در زمینه احیای کرامت انسانی زن است؛ در جامعه‌ای که زن از ارزش چندانی برخوردار نبود.^{۱۹}

پرسی . در قرآن به مردان حق داده که زنان را بزنند!! آیا این مجوز خشونت بر علیه زنان نیست؟ چه توضیحی می‌توان داد؟ آیا با این وجود می‌توان قائل به حفظ حقوق و کرامت زن بود؟ ابتدا باید توجه

داشت که مقصود از «ضرب» زدن با چوب و شلاق و یا زدن بی‌قید و شرط نیست؛ بلکه در موارد نشوز و نافرمانی است، آن هم پس از تأثیر نکردن موعظه و نصیحت و جدا کردن بستر و ... است.

^{۱۸} (۱). نمونه، ج ۱۷، صص ۳۰۹ و ۳۰۸.

^{۱۹} سید ابراهیم حسینی و همکاران، دفتر سی و هشتم (شخصیت و حقوق زن) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، جلد، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۹.

توضیح آنکه آیه یاد شده^{۲۰} پس از آنکه اعلام می‌دارد مسئولیت اداره و تأمین نیازهای زن بر عهده مرد است، دستوراتی را در رابطه با چگونگی برخورد با بعضی از مشکلات در روابط زناشویی بیان می‌دارد. در این رابطه نکاتی چند قابل توجه است:

یکم. دستورات صادره در این آیه، در مورد «نشوز» است؛ یعنی آنکه زن در مقابل تکالیف اختصاصی‌اش (تمکین)، بدون هیچ عذر موجهی سرپیچی کند. پس اگر زنی از انجام کارهای خانه، بچه‌داری و ... سر باز زند، شرع مقدس هیچ حقی برای مرد در برابر آن قرار نداده و حکم مزبور صرفاً اختصاص به مورد «نشوز» دارد؛ نه هرگونه نافرمانی از دستورات شوهر.

دوم. «نشوز» مسلماً امری برخلاف حقوق مرد است و برای مقابله با آن، بهترین راه این است که قبل از مراجعه به دیگران، مشکل را در داخل خانه حل کرد؛ ولی اگر چنین چیزی میسر نبود، نوبت به خارج از منزل و دخالت دادن دیگران می‌رسد که در آیه بعد، سالم‌ترین راه آن عنوان شده است.

سوم. حل مسئله «نشوز» در داخل خانه به اشکال مختلفی انجام‌پذیر است.

^{۲۰} (۲). نساء (۴)، آیه ۳۴: «و [اما] آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و اگر مؤثر واقع نشد] در بستر از آنها دوری نمایید و [اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود] آنان را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید [بدانید] خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است [و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست].»

خداوند از ملایم‌ترین راه‌ها شروع کرده و در صورت تأثیرگذاری آن، مراتب بالاتر را اجازه نداده است؛ از این رو در مرتبه اول سفارش به پند و اندرز کرده است. چنین روشی، حکیمانه‌ترین شیوه در حل مشکلات زوجین است؛ با این حال اگر زنی در برابر اندرزها و نصیحت‌های شوهر سر تسلیم فرود نیاورد و همچنان بر تخلف از حقوق زوج پایداری ورزید، چه باید کرد؟ در اینجا خداوند راه دومی را پیشنهاد کرده است که از حد برخورد منفی عاطفی، بالاتر نمی‌رود و آن خودداری از هم‌بستر شدن با وی است. پس اگر مشکل حل شد، دیگر کسی حق پیمودن راه سوم را ندارد؛ اما اگر زن در چنین وضعیتی نیز سرسختی نشان داد و حاضر به تأمین حقوق طرف مقابل نگردید، چه باید کرد؟

در این رابطه چند راه قابل تصور است:

الف. مرد حقوق خود را نادیده انگارد و در مقابل نشوز زن به کلی

ساکت شود؛ هر چند سالیان دراز این برنامه ادامه یابد! چنین چیزی براساس هیچ منطقی قابل قبول نیست و اختصاص به مرد هم ندارد؛ یعنی، در هیچ یک از نظام‌های حقوقی جهان، نمی‌توان صاحب حقی را مجبور کرد در برابر حقوق خود ساکت شود و دم نزند. بلی از نظر اخلاقی - آن هم در مواردی خاص - می‌توان چنین توصیه‌ای کرد؛ ولی نباید بین مسئله حقوقی و اخلاقی خلط کرد. از طرف دیگر نشوز زن تنها به ضرر شوهر نیست؛ بلکه غالباً تمام خانواده و چه بسا شخص زن نیز در این رابطه آسیب می‌بیند. از این رو بر مرد لازم است به عنوان مدیر کانون خانواده، کنترل هدایت‌گرانه و سازنده بر رفتار زن داشته باشد.

ب. راه دیگر آن است که مرد از هر طریق ممکن، حقوق خود را استیفا کند.

شارع اجازه چنین چیزی را نداده، و برای استیفای حق روش‌های معینی وضع کرده است؛ زیرا محدود نساختن شیوه‌های احقاق حق و اصلاح مشکل، موجب روا داشتن ستم‌های زیادی به زن می‌شود و مفسد و مظالم دیگری به بار می‌آورد.

ج. راه سوم آن است که مرد با مراجعه به دیگران - اعم از مراجع قضایی یا افراد ذی‌نفوذ دیگر - حقوق خود را استیفا کند. چنین چیزی اگر چه ممکن است حق مرد و دیگر اعضای خانواده را تأمین کند؛ ولی با امکان حل مشکل در داخل خانه، بهتر است مسئله به بیرون کشیده نشود؛ زیرا بروز مسائل داخل خانه به خارج، آسیب‌های فراوانی برای حیثیت خانواده به بار می‌آورد. از این رو خداوند حکیم، حل خارجی را به عنوان آخرین راه ممکن پیشنهاد می‌کند.

د. راه چهارم آن است که مرد اندکی قاطعانه‌تر از برخورد منفی عاطفی، برخورد کند. در این راستا و به عنوان آخرین راه ممکن جهت حل مشکل در داخل منزل مسئله «ضرب» مطرح شده است. البته در اینجا نیز مسئله حدودی دارد که هرگز با آنچه در اذهان عمومی یا تبلیغات مسموم مطرح می‌شود، سازگاری ندارد.

علامه مجلسی (ره) درباره حد و چگونگی زدن^{۲۱} روایتی از فقه‌الرضا علیه السلام نقل کرده است که: «... والضرب بالسواک و شبهه ضربا رقیقا»؛ «زدن باید با وسایلی مانند مسواک و امثال آن باشد؛ آن هم با مدارا و ملایمت».

حدیث یاد شده به خوبی نشان می‌دهد که «ضرب»، باید در پایین‌ترین حد ممکن باشد و نباید اندک آسیبی بر بدن وارد کند. وسیله‌ای که در این روایت اشاره شده، چوبی بسیار نازک مانند مسواک و سبک و کم‌ضربه است و شیوه زدن نیز باید ملایم و خفیف باشد؛ به طوری که حتی رنگ پوست، اندک تغییری نکند.

علامه طباطبایی نیز می‌فرماید: روایات در زمینه رفتار نیکو و کریمانه با زنان، از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام از منابع روایی معتبر شیعه و اهل سنت، فراوان نقل شده است که از مجموع اینها می‌توانیم موضع اسلام در قبال زنان را که سرشار از تکریم، محبت و معاشرت نیکو است استفاده نماییم.^{۲۲}

نکته دیگر آنکه دستور فوق، جنبه موقت و گذرا دارد و نباید پیوسته باشد؛ زیرا به دنبال این عمل، دو واکنش احتمال می‌رود: یکی آنکه زن به حقوق مرد وفادار شود. در این صورت قرآن می‌فرماید: **فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا**؛ «اگر به اطاعت درآمدند، بر آنان ستم روا مدارید».

^{۲۱} (۱). بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۵۸؛ ر. ک: المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، قم: اسماعیلیان، ج ۵، چاپ سوم،

ص ۳۴۹.

^{۲۲} (۲). المیزان، سید محمدحسین طباطبائی، قم: اسماعیلیان، ج ۵، چاپ سوم، ص ۳۵۱-۳۴۹.

واکنش احتمالی دیگر، آن است که همچنان سرسختی نشان دهد و کانون خانواده را گرفتار تزلزل و بی‌ثباتی کند. در این رابطه در آیه بعد می‌فرماید: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا**^{۳۳}؛ «اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید [تا به کار آنان رسیدگی کنند]. اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق و سازش آنها با یکدیگر کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است [از درون همه خبر دارد]».

بر این اساس در آخرین مرحله، گشودن گره را به دست نزدیکان و بستگان قرار می‌دهد تا ابتدا پای قانون و مراجع قانونی به میان نیاید؛ بلکه کار به نزدیکان و خویشان سپرده شود. آنان نیز با برخوردهای عاطفی و بررسی‌های عقلانی، حتی‌الامکان مشکل را با صفا و صمیمیت حل کنند و خداوند نیز در توفیق اصلاح، آنان را یاری می‌دهد. این از لطایف احکام و دستورات نورانی قرآن است تا مسئله با سلامت هرچه بیشتر، روال خود را طی کند و برای اینکه

حقی از هیچ یک از طرفین زایل نشود و تبعیضی رخ ندهد، دستور می‌دهد که از جانب هر طرف، حکمی برگزیده شود و آنان با رعایت حقوق و مصالح طرفین، مشکل را برطرف کنند. در این حکم، شرایط زیر دیده می‌شود:

۱. این حکم اختصاص به مورد سرپیچی زن از تکلیف خود و حقوق مسلم مرد دارد؛ حقوقی که زن با پیمان ازدواج، وفاداری خود را نسبت به آن ابراز کرده است.

۲. اولویت حل مشکل در داخل خانه.

۳. حل اختلاف با رعایت مراتب، موعظه، روگردانی و تنبیه انجام پذیرد.

۴. زدن نباید موجب کمترین آسیبی بر بدن زن شود.

۵. موقتاً است؛ یعنی، چه دارای نتیجه مثبت باشد و چه منفی، باید به زودی از آن دست کشید.

در مورد نشوز مرد که در حق همخوابگی و انفاق به زن مربوط می‌شود، برنامه اسلام در درجه اول نصیحت و موعظه و بعد رجوع به محکمه و سپس تعزیر است، فقهای بزرگوار اسلام با تتبع در کتاب الهی و روایات ائمه علیه السلام که در واقع ترجمان کلام الهی است، فرموده‌اند: در صورت تحقق نشوز از جانب مرد، زن حق دارد برای گرفتن حق خود او را موعظه نماید و اگر موعظه سودمند نشد، به حاکم ارجاع دهد و حاکم باید

او را الزام کند که به وظیفه خود عمل نماید و اگر شوهر باز هم امتناع کرد تعزیر می‌شود.^{۲۴} قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی، با پیروی از نظریه مشهور فقها، ضمانت‌های یاد شده را مدوّن نموده است تا دادگاه‌ها در مقام صدور حکم مشکلی

^{۲۴} (۱). جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، بیروت، مؤسسه المرئضی العالمیه (۱۵ جلدی)، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

نداشته باشند. ماده ۱۱۱۱ قانون مجازات چنین مقرر می‌دارد: «زن می‌تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم می‌کند».

در ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به راهکار دیگر یعنی تعزیر اشاره می‌کند: «هرکس با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب‌النفقه امتناع نماید دادگاه او را از سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس محکوم می‌نماید». از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که علت تفاوت در نحوه برخورد با زن ناشزه و مرد نشوز کننده در این است که:

۱. هدف از این ساز و کار، اصلاح طرفین و ثبات و قوام کانون خانواده و عدم اقدام به طلاق است.

۲. به دلیل تفاوت زن و مرد در روحيات، و احساسات، چنین قانون متفاوتی وضع شده است.

۳. چنین نیست که مرد در برخورد با زن به طور مطلق رها و آزاد باشد؛ بلکه حتی زدن زن هم با حفظ موازین و شرایط است.^{۲۵}

^{۲۵} سید ابراهیم حسینی و همکاران، دفتر سی و نهم (حقوق خانوادگی زن) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ۱ جلد، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۹.

در پایان گفتنی است دیدگاه کلی شارع نسبت به زدن همسر، نگرشی منفی است و نصوص زیادی در نهی از این عمل وارد شده است و دستورات در زمانی بیان شده که خشونت علیه زنان، از توهین و فحاشی گرفته تا ضرب و جرح و حتی قتل، رواج داشت و اسلام آنها را تحریم کرد؛ بعضی از این روایات عبارت است از:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من در شگفتم از کسی که زن خود را می زند؛ در حالی که خودش برای کتک خوردن سزاوارتر است! زنانان را زنید که قصاص دارد».^{۲۶}

۲. و نیز فرمود: «زنان بر مرد کریم، غالب می شوند و مرد لئیم، بر زنان مسلط می گردد. من دوست دارم کریم مغلوب باشم، نه لئیم غالب».^{۲۷} ۳. امام صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده است: «وقتی با زنی ازدواج می کنید، احترامش کنید؛ او مایه آرامش شما است. زنان را آزار ندهید و حقوق آنان را ضایع نکنید».^{۲۸} ۴. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مردی که بر بد اخلاقی همسرش صبر کند، خدا اجر داوود علیه السلام را به او می دهد و به هر زنی که بر بد اخلاقی مردش

^{۲۶} (۱). قال النبی صلی الله علیه و آله: «أنی اتعجب ممن یضرب امرأته و هو بالضرب اولی منها، لا تضربوا نساءکم بالخشب فان فیہ القصاص»، (بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه وفا، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰ باب احوال الرجال والنساء، ص ۲۴۹، حدیث (۲۳۸).

^{۲۷} (۱). «المراثة تغلب الرجل الکریم و یغلبها الرجل اللئیم أنا احب ان اکون کریم مغلوب ولا لئیم یتصر»، (منتدی الشواهد، ص ۱۱).

^{۲۸} (۲). «من اتخذ امرأته فلیکرهها، فانما امرأه احدکم لعبه فمن اتخذها فلا یضیعها»، (بحارالانوار، پیشین، ج ۱۰۰، ص ۲۲۴).

صبر کند، همچون اجر آسیه که با فرعون کنار آمد، عطا می‌کند».^{۲۹} ۵. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «در هر حال با زنت مدارا کن و با او به نیکی رفتار نمای تا زندگی لبریز از صفا و صمیمیت باشد».^{۳۰} ۶. آخرین چیزی که به وقت وفات از رسول خدا شنیدند که در زیر زبان می‌گفت، سه سخن بود: «نماز بر پای دارید و مراقب حقوق بردگان باشید و ستم نکنید. خدا را خدا را درباره زنان که در دست شمایند. با زنانان نیکو زندگی کنید و حریم آنان را نگاه دارید».^{۳۱}

۷. آن حضرت خشم و توهین زنان را تحمل می‌کرد. روزی زن عمر، جواب وی را به خشم باز داد. عمر گفت: ای ... جواب باز می‌دهی؟ گفت: آری که رسول صلی الله علیه و آله از تو بهتر است؛ زیرا زنان وی را جواب باز می‌دهند و او تحمل می‌کند.^{۳۲} در مقابل، نشوز مردان نیز حرام و مستوجب کیفر است و از این جهت تفاوتی بین زن و مرد نیست. البته به جهت ضعف جسمانی زن و نیز رعایت

^{۲۹} (۳). قال النبی صلی الله علیه و آله: «من صبر علی سوء خلق امرأته اعطاه العدمن الاجر، اعطاه داود علیه السلام علی بلائه و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاها شل شواب آسیته بنت مزاحم»، (بحارالانوار، پیشین، ج ۱۰۰، ص ۲۴۷).

^{۳۰} (۴). قال علی علیه السلام: «فدارها علی کل حال واحسن الصحبته لها لیصفوعثیک»، (وسایل الشیعه، محمدبن حسن الحر العاملی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۴ ق، ج ۷، ص ۱۲۰، باب ۸۷ ح ۳).

^{۳۱} (۵). «الله الله فی النساء و فیما ملکت ایمانکم، فان آخر ما تکلم به نبیکم صلی الله علیه و آله ان قال: «اوصیکم بالضعفین النساء و ما ملکت ایمانکم، الصلوٰۃ الصلوٰۃ» (تحف العقول، ابومحمد حسرانی، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم: آل علی، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ص ۳۳۴).

^{۳۲} (۱). (بحارالانوار، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۸۵).

ملاحظات روان‌شناختی مدیریت و نیز ادامه زندگی، راهکار آن توسل به داوری بزرگان خویشاوند و دستگاه قضایی است.^{۳۳}

پرسی ماهیت ازدواج موقت چیست؟ فلسفه تشریح ازدواج موقت

چیست؟ همان گونه که می‌دانید ازدواج پیوندی است میان زن و مرد که بر پایه آن رابطه زناشویی شکل می‌گیرد و مجموعه‌ای از تکالیف و حقوق شرعی و قانونی، بر آنها حاکم می‌گردد اما این قرارداد بر دو قسم است:

۱. پیوند دائم که بر اساس آن، خانواده‌ای تشکیل می‌شود و به عنوان یک بنیاد پایدار اجتماعی به شمار می‌آید.

۲. پیوند موقت، که از آن در فرهنگ اسلامی به ازدواج موقت تعبیر می‌شود که بر پایه آن رابطه زناشویی موقتی با مدت و مهریه مشخص، پدید می‌آید و تفاوت آن با ازدواج دائم، در این است که گذشته از محدود بودن مدت، ارث و نفقه برای زن در بر ندارد، مگر آنکه خود او شرط کرده باشد.

عدم آگاهی از تعریف صحیح نکاح موقت و ماهیت آن، موجب اشکالات بی‌پایه‌ای شده است گاهی توهم شده که متعه چیزی غیر از نکاح و شبیه زنا می‌باشد. در حالی که شک نداریم که نکاح موقت یا متعه قسمی از نکاح است،

^{۳۳} سید ابراهیم حسینی و همکاران، دفتر سی و نهم (حقوق خانوادگی زن) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ۱ جلد، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: سوم، ۱۳۸۹.

چنان‌که حضرت امام خمینی (ره) می‌گوید: «النکاح علی قسمین: دائم و منقطع، و کل منهما يحتاج الی عقد مشتمل علی ایجاب و قبول لفظی دالین علی إنشاء المعنی المقصود و الرضایه ... فلا یکفی مجرد الرضا القلبی من الطرفين و لا المعاطاه الجاریه فی غالب المعاملات ...»^{۳۴}؛ «نکاح بر دو قسم است: دائم و موقت، هر کدام از آنها نیازمند عقدی است که مشتمل بر ایجاب و قبول لفظی بوده و بر رضایت طرفین و اراده آنان دلالت معتبری داشته باشد، صرف رضایت دو طرف و حتی معاطات (بده و بستان و معامله عملی بدون قرارداد در قالب الفاظ خاص) کافی نیست».

بنابراین ازدواج موقت به صرف رضایت طرفین قابل تحقق نیست، بلکه احتیاج به عقد و قرارداد شرعی و قانونی دارد، همانند ازدواج دائم، و صرف رضایت طرفین مشروعیت‌آور نیست، زیرا همه معاملات حلال و حرام می‌تواند بر اساس رضایت طرفین انجام شود حتی ربا، رشوه و زنا و لواط و ...

ممکن است با رضایت طرفین باشد، اما نامشروع است زیرا تجاوز به حریم الهی و عاری از هر گونه مبنای قانونی است، بنابراین ازدواج موقت ماهیت شرعی و قانونی داشته و تفاوت اساسی با زنا دارد، چون ازدواج موقت بر اساس مجوز و قرارداد شرعی مبتنی بوده که شکل‌دهی رابطه را به رضایت طرفین می‌افزاید. در حالی که تنها زنا به رضایت طرفین و گاهی بدون رضایت استوار است، و رابطه‌ای است نامشروع که ادیان الهی و حتی بسیاری از کشورهای متمدن آن را به رسمیت

^{۳۴} (۱). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۲۳.

نشناخته، و فرزند متولد از این رابطه را نامشروع خطاب می‌کنند و نتیجه آن جز بیماری، افسردگی، فساد، تباهی و ... نیست. زیرا زنا تابع هیچ‌یک از مقررات مربوط به وضع فرزندان و روابط خانوادگی و نظام انسانی و اخلاقی نمی‌باشد، بلکه حالتی است حیوانی که زن خود را در معرض فروش و ناهنجاری‌های جنسی قرار می‌دهد، با این اوصاف آیا امکان دارد ازدواج موقت را تشبیه به زنا نماییم؟! ازدواج موقت، نوعی نکاح و قراردادی است که در آن زن و مرد به عنوان زن و شوهر و بدون احساس گناه، هر چند موقتی اقدام به رابطه جنسی می‌کنند این قرارداد زناشویی به طرفین اطمینان می‌دهد که رابطه‌شان پاک و مشروع و تابع نظام و مقررات شرعی و قانونی باشد و همانند نکاح دائم دارای آثار و احکام می‌باشد، از این رو هرگز قابل مقایسه با زنا نیست.

برای آشنایی بیشتر با ماهیت و آثار ازدواج موقت جنبه‌های مشترک بین آن و ازدواج دائم را به صورت خلاصه بیان می‌داریم:

۱. **شرایط نکاح:** ازدواج موقت نیز نوعی ازدواج بوده و احتیاج به صیغه و عقد دارد، که باید دارای شرایط و با لفظ صریح «أنکحت» و «زوجت» و «متعت» باشد و تعیین زوجین و مهر و اختیار و بلوغ در آن شرط شده است. همان‌گونه که در نکاح دائم نیز همه این شرایط لازم است.

۲. **إذن ولی:** به عقیده بسیاری از فقهاء اذن ولی در عقد باکره لازم است و از این جهت فرقی بین نکاح دائم و موقت نیست.

۳. احکام فرزند: تمام احکام فرزند ناشی از عقد دائم، در نکاح موقت نیز جاری است، از حیث محرمیت، ارث، نفقه، حضانت و ولایت.

۴. عدّه: همان گونه که در عقد دائم عدّه واجب است در عقد موقت نیز واجب می‌باشد، منتهی عدّه عقد موقت کوتاه‌تر از عدّه عقد دائم است.

اما تفاوت‌هایی که عقد موقت با دائم دارند و نشان دهنده امتیاز و سهولت عقد موقت نسبت به دائم می‌باشد عبارتند از:

۱. عقد دائم از جهت زمان محدودیتی ندارد، ولی عقد موقت از نظر زمانی وابسته به توافق طرفین است.

۲. در عقد دائم نفقه همسر بر مرد واجب است، ولی در عقد موقت چنین نیست.

۳. برخلاف عقد دائم، در عقد موقت زن و شوهر از همدیگر ارث نمی‌برند.

۴. در عقد دائم زن و شوهر بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند از بارداری جلوگیری کنند اما در عقد موقت می‌توانند.

۵. در ازدواج دائم زن حق همخوابی دارد ولی در عقد موقت زن می‌تواند شرط کند که نزدیکی واقع نشود و همخوابگی بستگی به توافق طرفین دارد.^{۳۵} ۶. در عقد

^{۳۵} (۱). منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

موقت با پایان یافتن مدت یا با رضایت مرد جدایی قهراً حاصل می‌شود و نیازی به صیغه طلاق نیست.^{۳۶} بنابراین، ازدواج موقت دارای شرایط آسان‌تری است.

بدیهی است؛ انسان‌ها دارای غرایز مختلفی هستند، که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین آنها است و از سوی دیگر طبیعی است که اگر این غرایز اشباع نگردد و پاسخ صحیحی به آن داده نشود و در مسیر سازندگی فردی و اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار نگیرد پیامدهای منفی، چون بی‌بندوباری جنسی، بیماری‌های روحی و روانی، خودکشی، قطع نسل و ... را در پی خواهد داشت و از همین رو شارع مقدّس، برای جلوگیری از انحرافات اجتماعی و ناهنجاری‌های جنسی به امر ازدواج جنبه قانونی و شرعی داده است. در مرحله اول، اگر شرایط و امکانات اقتصادی و ... مساعد بود، اقدام به ازدواج دائم نماید، و چنانچه ازدواج دائم به هر دلیلی ممکن نبود ازدواج موقت را پیشنهاد کرده است.

از برخی احادیث نیز استفاده می‌شود که این قانون در شرایط خاص جنگی و دوری از همسران نهاده شد. چنانچه در صحیح مسلم آمده است:

«... عن قیس قال سمعت عبد الله يقول كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه و آله ليس لنا نساء فقلنا الا نستخصى فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا ان ننكح المرأة ... إلى اجل ثم قرأ عبد الله يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^{۳۷}؛ «... قیس گفت: از عبدالله شنیدم که می‌گوید:

^{۳۶} (۲). با استفاده از رساله‌های عملیه فقها و تحریر الوسیله امام خمینی، ج ۲، (القول فی النکاح المنقطع).

^{۳۷} (۱). مانده (۵)، آیه ۸۷.

همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم، دور از زنان خود، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتیم:

آیا خود را اخته نکنیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از این کار نهی فرمود و سپس به ما اجازه داد تا برای مدتی زنانی را به نکاح درآوریم. سپس عبدالله بن مسعود، این آیه را خواند: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای (استفاده) شما حلال کرده حرام نشمارید و از حد تجاوز نکنید که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

هم‌چنین در قرآن آمده است: **مَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً**^{۳۹}؛ «زنانی را که متعه می‌کنید، واجب است مهر آنان را بپردازید». این آیه درباره ازدواج موقت است و بنا بر برخی روایات در وضعیت جنگی که مسلمانان از موطن و همسران خویش دور بودند، نازل شده است. اما با استفاده از روایات دیگر به خوبی فهمیده می‌شود که اختصاص به شرایط جنگی ندارد و شامل همه مواردی می‌گردد که مرد، به همسر خود دسترسی نداشته و یا امکان ازدواج دائم ندارد. و یا ضرورت دیگری اقتضاء کند.

در روایتی از فتح بن یزید نقل شده است که از ابا الحسن علیه السلام در مورد متعه پرسیدم، حضرت فرمود: **«هی حلال مباح مطلق لمن لا یغنه الله بالتزویج**

^{۳۸} (۲). صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، مجلدات ۸، ج ۴، ص ۱۳۰، دارالفکر، بیروت.

^{۳۹} (۱). نساء (۴)، آیه ۲۴.

فلیستعفف بالمتعۀ فان استغنی عنها بالتزویج فهی مباح له اذا غاب عنها»^{۴۰}؛ «برای

کسی که خداوند با تزویج او را بی‌نیاز نکرده است، به وسیله ازدواج موقت

پاکدامنی پیشه نماید،

اگر هم به سبب ازدواج از متعه بی‌نیاز باشد، باز متعه گرفتن هنگامی که همسرش

از پیش او رفته باشد، برای او مباح است.» هم‌چنین امام کاظم علیه السلام به علی

بن یقظین که از آن حضرت درباره متعه پرسیده بود می‌فرماید: «ما انت و ذاک قد

أغناک الله عنها...»^{۴۱}؛ «تو را به نکاح متعه چه کار؟! و حال آنکه خداوند تو را از آن

بی‌نیاز کرده است.»

با ملاحظه این روایات که منحصر در این‌ها هم نیست^{۴۲}، دانسته می‌شود که تشریح

متعۀ برای مواقع ضروری و برای کسانی است که عوامل گوناگون آنها را از

دسترسی و امکان به ازدواج دائم باز می‌دارند و یا اینکه با ازدواج دائم نیز غریزه

آنها مهار و اشباع نمی‌شود. بنابراین تشریح اولیه متعه برای این نبوده است که

هوسبازان به صورت گسترده در شهوات و هوی و هوس‌ها غرق شوند، و چنان با

این حکم الهی بازی نمایند که دوست و دشمن از آن تنفر پیدا کنند و آن را

مساوی با زنا و فحشا بدانند. بلکه هدف از جعل و تشریح ازدواج موقت، حفظ

^{۴۰} (۲). وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مجلدات ۳۰، ج ۲۱، باب ۵، ح ۲.

^{۴۱} (۱). همان، باب ۵، ح ۱.

^{۴۲} (۲). برای آگاهی بیشتر ر. ک: همان، باب ۵.

کردن افراد نیازمند از آلودگی به گناه و فحشا است.^{۴۳} اینک به برخی از آثار و فواید فواید ازدواج موقت که فلسفه تشریح آن را روشن می‌کند اشاره می‌نماییم:

۱. پیشگیری از زنا

وجود و گسترش زمینه‌های تحریک جنسی در شرایط امروز از یک سو و موانع موجود در راه ازدواج دائم از سوی دیگر مشکل حاد جنسی را برای جوانان به وجود آورده است، به گونه‌ای که اگر راهکار منطقی همانند ازدواج موقت نهادینه و فرهنگ‌سازی نشود، ممکن است جوانان به روابط نامشروع زنا و انحرافات جنسی رو آورند که عواقب ناگواری برای خانواده‌ها و جامعه انسانی پدید خواهد آورد. از این رو، در حدیثی معروف از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است: «اگر خلیفه دوم از ازدواج موقت نهی نکرده بود، هیچکس زنا نمی‌کرد؛ مگر شقی و بدبخت».^{۴۴}

۲. حفظ ایمان و بندگی

«گناه» اصلی‌ترین مانع بندگی خداوند متعال و یکی از عوامل بازدارنده، از حق و اخلاق نیک است. از رایج‌ترین گناهان در میان قشر جوان، مفاسد ناشی از گزینه جنسی است. هیجانات جنسی دوران مجرد، او را از یاد خدا بازداشته، از پذیرش نصایح و موعظه‌های اخلاقی و بروز آن، در اعمال و رفتار منع می‌کند. ازدواج

^{۴۳} (۳). ر. ک: جزوه درس خارج فقه، ناصر مکارم شیرازی، ۱۴ / ۷ / ۱۳۸۲.

^{۴۴} (۱). وسایل الشیعه، ج ۲۱، باب ۱، ص ۱۱.

موقت این هیجان‌ها را از بین برده یا لاقلاً از شدت آن می‌کاهد. این جاست که زمان بازگشت به فطرت خداجویی فرا می‌رسد و زمینه پذیرش اخلاق حسنه مهیا می‌گردد و لذا ازدواج موقت به عنوان یکی از سنت‌های الهی همواره مورد تأکید بوده است.^{۴۵}

پیشگیری از سوء استفاده جنسی

یکی از مهم‌ترین غرایز انسانی که در تمامی نوع بشر وجود دارد گزینه جنسی است. استعمارگران و سودجویان، پیوسته به فکر سوء استفاده از این نعمت خدادادی بوده و هستند. کشور اسلامی «اندلس» با همین شیوه سرنگون شد و به کشور مسیحی‌نشین «اسپانیا» تبدیل گشت! امروز نیز دولت‌های استعماری، مردم کشورهای جهان سوم و حتی مردم خود را در فساد غرق نموده و از غفلت به وجود آمده، حداکثر استفاده را می‌برند! دشمنان کشور ما نیز سال‌ها است از این حربه برای ضربه زدن به مردم ما سود می‌جویند که از آن تحت عنوان «تهاجم فرهنگی» یاد می‌کنیم. در این میان افراد سودجوی فراوانی با راه‌اندازی شرکت‌های بزرگ فیلم، عکس و ... به شرافت و عفت انسان‌ها هجوم آورده و کانون خانواده‌ها را به اضمحلال سوق می‌دهند. بدون تردید در جامعه که مردم به عفت، فضیلت و تقوا ایمان دارند، اگر ازدواج موقت رواج داشته باشد، هرگز جای پای برای مهاجمان فرهنگی و سوداگران عفت و پاکدامنی باقی نمی‌ماند. در واقع مؤثرترین راه مقابله با «تهاجم فرهنگی» احیای فرهنگ ازدواج موقت است و بدون این

^{۴۵} (۲). همان، کتاب النکاح، باب ۱۲، از ابواب المنع.

سنت، سایر کارها، آب در هاون کوبیدن است.^{۴۶} نتیجه اینکه ازدواج موقت برای جلوگیری از انحرافات و روابط نامشروع تشریح شده است، تا بدین وسیله عفاف و پاکدامنی حفظ شود.

پرسی . چرا در اسلام زن نصف مرد ارث می برد؟

اصل برخورداری زن از ارث به روشنی در قوانین اسلام مطرح است و اسلام در زمانی این اصل را اعلام نمود که نه تنها در محیط عرب جاهلی، بلکه حتی در جوامع متمدن آن روزگار نیز نه تنها زنان از ارث محروم بودند، بلکه گاهی زنان به عنوان بخشی از میراث، به وراثت منتقل می شدند. همان طور که گوستاو لوبون اعتراف می کند: «اسلام اولین نظام حقوقی جهان است که حق ارث بردن زنان را به رسمیت شناخت».

در اصل بهره‌مندی از ارث، اسلام، زنان را همچون مردان قرار داده و حتی در مقام تعیین سهم ارث سهم او را پایه قرار داده و فرموده است: **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ** و با بیان این قاعده غالبی - و نه عمومی - سهم مرد را دو برابر سهم زن به عنوان سهم پایه قرار داده است. این اختلاف در سهم علی‌رغم آن اشتراک در اصل، خود پرسش برانگیز است. که در اینجا به تبیین مهم‌ترین حکمت‌های این امر اشاره می‌کنیم:

^{۴۶} (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: روابط پسر و دختر، محمدرضا احمدی و همکاران، قم: نشر معارف، ۱۳۸۶، ص

یکی از دلایل این مطلب که سهم ارث زن در برخی موارد نصف مرد است وضع خاص زن در مورد حق نفقه و مهریه در برابر مرد است. همانگونه که

شهید مطهری می‌فرماید: «اسلام چون مهر و نفقه بر مرد را لازم می‌داند؛ برای مرد دو برابر زن سهم ارث قرار داده است».

ممکن است اشکال شود که چرا اسلام سهم ارث زنان را کم می‌کند تا با مهریه و نفقه آن را جبران کند؟ چرا از همان ابتدا مانند قوانین غربی سهم ارث برابر به آنها نمی‌دهد و تکلیف مهریه و نفقه را از گردن مرد بر نمی‌دارد؟

شهید مطهری در جواب این شبهه می‌گوید: «اولاً، این دایگان مهربان‌تر از مادر، علت را به جای معلول و معلول را به جای علت گرفته‌اند. اینها خیال کرده‌اند مهر و نفقه معلول وضع خاص ارثی زن است، غافل از اینکه وضع خاص ارثی زن معلول مهر و نفقه است. ثانیاً، گمان کرده‌اند آنچه در اینجا وجود دارد صرفاً جنبه مالی و اقتصادی است.» بدیهی است اگر تنها جنبه مالی و اقتصادی مطرح بود دلیلی نداشت که مهر و نفقه‌ای در کار باشد و یا سهم ارث زن و مرد تفاوت داشته باشد.

در مورد لزوم نفقه و مهریه، اسلام جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی است در نظر گرفته است. از یک طرف احتیاجات و گرفتاری‌های زیاد زن از لحاظ تولید نسل مطرح است در صورتی که مرد طبعاً از همه آنها آزاد است.

از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت، و از جانب سوم استهلاک ثروت بیشتر او از مرد، به علاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و به عبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید به صورت خرج کننده برای زن باشد و بالاخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی می شود، اسلام همه اینها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را از این جهات لازم دانسته است. این امور ضروری و لازم به طور غیرمستقیم سبب شده که بر بودجه مرد تحمیل وارد شود، از این رو اسلام دستور داده که به خاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است، مرد دو برابر زن سهم ارث ببرد. پس تنها جنبه مالی و اقتصادی در میان نیست که گفته شود چه لزومی دارد در یک جا سهم زن کسر شود و در جای دیگر جبران گردد.^{۴۷}

۲. جبران برخی تکالیف اجتماعی و جزایی

در مورد مرد یکسری وظایف اجتماعی و خانوادگی، غیر از مهریه و نفقه وجود دارد که به طور مستقیم یا غیرمستقیم سبب تحمیل بار اقتصادی و مادی می گردد در حالی که از نتایج این تکالیف اجتماعی، زنان نیز بهره مند می شوند.

دو برابر بودن سهم ارث مرد نسبت به زن در بعضی مصادیق جبران کننده این تحمیل مالی علیه مردان است. به عنوان مثال وظیفه جهاد و مبارزه با دشمن همواره از وظایف مردان بوده است که در ضمن آن مرد از کارهای اقتصادی و مالی و تأمین معاش بازمانده و حتی متحمل مخارج زیادی نیز می گردد.

^{۴۷} (۱) حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، ص ۲۸۵.

حتی در زمان حاضر نیز مردان موظف هستند دو سال از بهترین موقعیت زندگی خود را که می‌تواند فرصت مغتنمی برای کسب درآمد و شکل‌گیری آینده شغلی و مالی آنها باشد را برای خدمت سربازی سپری کنند در حالی که زنان می‌توانند با فراق بال به کسب درآمد یا تشکیل خانواده بپردازند از این رو دوبرابر شدن سهم ارث مرد می‌تواند جبران‌کننده این خلاء اقتصادی گردد.

از طرف دیگر در برخی از قوانین جزایی مانند: دیه در جنایت خطایی که برعهده عاقله است فقط خویشاوندان نسبی مرد موظف به پرداخت آن هستند در حالی که زنان از این وظیفه مالی و اقتصادی معاف هستند. یعنی اگر دختر یک خانواده مرتکب جنایت خطایی شد این وظیفه برادران و یا دیگر بستگان مرد است که دیه این جنایت را بدهند ولی زنان هرگز چنین وظیفه‌ای ندارند. از این رو امام صادق علیه السلام در جواب یکی از مخالفان که در مورد نصف بودن دیه زن نسبت به مرد اشکال کرده بود فرمودند: «این برای آن است که اسلام جهاد و مرزداری را از عهده زن برداشته و به علاوه مهر و نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات خطایی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است».^{۴۸}

۳. جبران زحمات اقتصادی و حمایتی فرزندان پسر

به طور معمول پسران از آغاز تا پایان عمر یک خانواده در چارچوب نظام اقتصادی خانواده قرار گرفته و در پیشبرد تکالیف اقتصادی پا به پای مدیر خانواده دخالت

^{۴۸} (۱). همان، ص ۲۸۷.

مؤثر دارند. همچنین تکالیف نگهداری و حضانت عاطفی و مالی دیگر اعضای خانواده خصوصاً پدر و مادر در زمان پیری و درماندگی عملاً بر عهده فرزندان پسر خانواده قرار دارد این در حالی است که دختران خانواده نه تنها چنین نقشی در شکل‌گیری اقتصاد خانواده ندارند بلکه تحت مدیریت اقتصادی مرد قرار گرفته و امکان حضانت و نگهداری پدر و مادر یا دیگر اعضا خانواده را کمتر پیدا کنند.

۴. تأثیر نحوه توارث بر تقویت نظام خانواده^{۴۹}

علاوه بر نتایج قبلی که هرکدام تأکیدی بر ساختار الگوی نظام خانواده است نحوه توارث به این شکل در مبانی نظام خانواده تأثیر به‌سزایی دارد. همان‌طور که در بحث قوامیت مرد در مدیریت اقتصادی و مدیریت خارجی منزل گفته شد یکی از نکات مترقی و مثبت نظام خانواده تأکید بر نقش مدیریتی مرد است. پشتوانه اقتصادی مرد یکی از مهمترین مؤلفه‌ها برای عملی کردن این نقش است به گونه‌ای که آیه ۳۴ سوره نساء مدیریت مرد را بر این مؤلفه اساسی منوط کرده است.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛

«مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند».

^{۴۹} (۱). نظری به نظام اقتصادی اسلام، مرتضی مطهری، ص ۱۷۰.

بی‌شک تفضیل اقتصادی مرد نسبت به زن در مورد ارث زمینه‌ساز مدیریت اقتصادی مرد و محقق‌کننده مصلحت تک‌تک افراد خانواده و جامعه است.

یادآوری

اشاره به چند نکته پایانی در مورد ارث زن و مرد:

الف. اختلاف در سهم ارث، هرگز جنبه ارزشی نداشته و دوبرابر بودن سهم ارث مرد نسبت به زن هرگز به معنای ارزش مضاعف مردان نیست. همانطور که بیشتر بودن سهم ارث دختر نسبت به پدر نشانه ارزش بیشتر دختر نسبت به پدر یا بالعکس نیست.

ب. مبنای تقسیم و تسهیم در ارث، لزوم رعایت تناسب و تعادل حقوق هرکس با وظایف او است. توجه به این نکته توهم ظالمانه و تبعیض‌آمیز بودن این تسهیم را از بین می‌برد. اگر مسئله ارث به عنوان بخشی از حقوق خانواده و مرتبط با نظام اجتماعی مدنظر قرار گیرد و مجموعه نظام حقوق خانواده به عنوان جزئی از نظام حقوقی اسلام که در بردارنده مصالح مادی و معنوی است مورد مطالعه و دقت واقع شود و حقوق و تکالیف مختلف زنان و مردان در صحنه خانواده و اجتماع به خصوص از بُعد اقتصادی با هم مقایسه شود به خوبی روشن می‌شود که در این تسهیم نه تنها به زن ظلم نشده است بلکه مصلحت‌های فردی، روانی، و اجتماعی او به بهترین شکل مدنظر قرار گرفته است.

ج. هر چند ظاهر این تسهیم، در برخی موارد برخورداری مضاعف مرد از ارث و مزایای اقتصادی است ولی واقعیت چنین نیست، زیرا اگر چه نتیجه این تقسیم آن است که در مرحله «تملک» مرد دو برابر بیش از زن مالک می‌شود ولی در مرحله «مصرف و اختصاص» تقریباً زن بیش از مرد بهره می‌برد زیرا زن سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد و هیچ الزامی برای خرج کردن آن ندارد. اما سهم مرد عملاً و غالباً در جریان انفاق و تأمین هزینه به خانواده‌اش که به طور تقریبی نیمی از آن را زنان تشکیل می‌دهند باز می‌گردد.

د. غالباً و نوعاً مرد بیش از زن می‌تواند از سرمایه خویش در گردش اقتصادی جامعه استفاده کند و به این وسیله از رکود اقتصادی جامعه پیش‌گیری و زمینه تعالی و تکامل اقتصاد جامعه را به وجود می‌آورد.^{۵۰}

ه. در اسلام سهم ارث زن همواره نصف مرد نیست. در برخی موارد سهم ارث زن و مرد با هم مساوی مانند پدر و مادر که هر کدام یک ششم ارث می‌برند یا حتی ممکن است سهم ارث زن بیشتر از مرد باشد. مثل اینکه شوهر و یک دختر از متوفی وجود داشته باشد که سهم دختر سه برابر سهم پدرش می‌شود یا اگر ورثه متوفی پدر و یک دختر باشد سهم دختر متوفی پنج برابر سهم پدر متوفی می‌شود.

^{۵۰} (۱). برای آگاهی بیشتر رک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۹۰، ذیل آیه ۱۱ سوره نساء، دارالکتب الاسلامیه.

پرسی . آیا در قرآن آیه‌ای وجود دارد که به مردان اجازه ازدواج با چند زن را داده باشد؟ شرایط آن چیست؟ آیا این قانون دست مردان هوسباز را باز نمی‌کند؟ حکمت این قانون چیست؟

جهت پاسخ به این پرسش باید دانست؛ قبل از اسلام برخی از مردم، دختران یتیم را جهت تکفل و سرپرستی به خانه خود می‌بردند و بعد با آنها ازدواج کرده و اموال آنها را هم تملک می‌کردند و چون همه کارها دست آنان بود حتی مهریه آنها را هم کمتر از معمول قرار می‌دادند و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا می‌کردند، به آسانی آنها را رها می‌ساختند. در این هنگام آیه نازل شد: **وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً^{۵۱}**؛ «اگر می‌ترسید به هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمایید و به سراغ زنان دیگر بروید، از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید اما اگر می‌ترسید عدالت را رعایت ننمایید تنها به یک همسر اکتفا کنید».

مقصود از عدالت در این آیه شریفه، یکسانی تمایلات قلبی و عواطف درونی نیست؛ بلکه منظور رعایت حقوق زناشویی و اقتصادی و نیز ابراز عواطف است. با این وجود باید توجه داشت:

^{۵۱} (۱). نساء(۴)، آیه ۳.

۱. اصل در ازدواج همان طور که استاد شهید مطهری در کتاب نظام حقوق زن در اسلام خاطر نشان می‌سازد، تک‌همسری است و قانون چند همسری در شرایط معمول توصیه و ترغیب نشده است.

۲. قانون چند همسری و تعدّد زوجات مقتضای آیات صریح قرآن است و نسخ نشده و از احکام جاودانی اسلام است. اصل در تمام احکام و قوانین، ابدیت و ماندگاری است مگر آنکه دلیل قطعی بر نسخ یا تغییر آن آورده شود.

۳. قانون تعدّد زوجات، به خاطر شرایط خاص اجتماعی یا ضرورت‌های اجتماعی وضع شده است نه برای هوس‌رانی مردان. البته همیشه بعضی افراد وجود دارند که از قانون سوء استفاده می‌کنند، در چنین مواردی، باید جلوی سوء استفاده‌ها را گرفت و راهکار مناسب برای موارد ضروری ارائه کرد.

یک. پیشینه تعدد زوجات

چند همسری ریشه‌ای کهن در میان جوامع مختلف بشری و ادیان پیش از اسلام دارد.^{۵۲} بنابراین، ابتکار اسلام در این باره، این است که آن را محدود ساخت و شرایط سنگینی از جهت اخلاقی، اقتصادی و ... بر آن حاکم کرد و بدون تحقق آن

(۱) ^{۵۲}

شرایط، چند زنی را غیرمجاز اعلام نمود. تا این کار سبب تجاوز به حقوق زنان و اسباب هوسرانی مردان نگردد.

دو. چرایی چندهمسری: در رابطه با چرایی چندزنی، علل مختلفی ذکر شده^{۵۳} که به جهت اختصار به دو عامل اشاره می‌شود:

۱. فزونی زنان آماده ازدواج بر مردان

در طول تاریخ و در غالب جوامع به طور معمول تعداد زنان آماده ازدواج، از مردان افزون‌تر است.

آگبرن و نیم‌کوف می‌نویسند: «در سال ۱۸۰۵ در میان ۲۳۰۰۰ تن از سرخ‌پوستان «دشت‌های بزرگ»

Great Plains

، در برابر هر ۱۰۰ زن تنها ۴۴ مرد وجود داشتند»^{۵۴}.

^{۵۳} (۱) جهت آگاهی بیشتر نگاه: مطهری مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۲۹۵-۳۱۳، قم: صدرا، چاپ‌سی و پنجم ۱۳۸۲.

^{۵۴} (۲)

۱. W. F. Oghborn M. F. Ni mkuff , Sociology ,
Boston , 8591 , p. 585

(ق) ا. ح. آریانپور، زمینه جامعه‌شناسی، (تهران، دهخدا، ۱۳۴۷)، ص ۳۳۱.

«فرقه آمریکایی مورمون (Mormon) نیز که چند زن‌گیری را روا می‌داند، در گذشته بارها دچار کمبود مرد شده است. برای مثال در سال ۱۸۷۰ در بین مورمون‌های سه ناحیه از استان یوتا (Utah) ۹۵۶ زن در برابر ۸۵۴ مرد وجود داشت»^{۵۵}.

برتراند راسل می‌نویسد: «در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن اضافه بر مردان وجود دارد که برای ایشان محرومیت بزرگی است»^{۵۶}.

«براساس برخی از آمارهای منتشره، چندی پیش در روسیه، جمعیت زنان ۲۱ میلیون نفر بر مردان فزونی دارد»^{۵۷}. بنابراین تکیه بر «تک همسری»، باعث می‌شود در چنین شرایطی، همواره تعدادی از زنان از نعمت ازدواج محروم بمانند؛ در حالی که با جواز چند همسری، می‌توانند از داشتن شوهر و کانون خانواده و آثار مهم آن بهره‌مند گردند.

همواره بر اثر حوادث اجتماعی - مانند جنگ‌ها - تعداد بیشماری از مردان تلف می‌شوند و همسران آنان بی‌سرپرست می‌گردند. همچنین غالباً تصادفات، غرق شدن‌ها، سقوطها، زیر آوار ماندن‌ها و ... تلفات بیشتری را متوجه جنس مرد

^{۵۵} (I b i d . ۲ (۳) . نامه ق)

^{۵۶} (۱) . مطهری مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۱۸، به نقل از: برتراند، راسل، زناشویی و اخلاق، ص ۱۱۵.

^{۵۷} (۲) . Why Polygamy Is Allowed In Islam , P . ۱ (۲) .

می‌کند. طبیعی است در این موارد، شمار زنان آماده به ازدواج بر مردان فزونی پذیرد.

«در اروپا در خلال سی سال جنگ و خونریزی در دو جنگ جهانی، مردان زیادی کشته شدند؛ به طوری که عدد مردان برای ازدواج با دوشیزگان و بیوه زنان کفایت نمی‌کرد. تنها در آلمان غربی شش میلیون زن وجود داشت که نمی‌توانستند شوهری برای خود پیدا کنند. برخی از آنان از دولت درخواست کردند قانون جواز چندهمسری را به تصویب رساند تا در پناه ازدواج قانونی، هم از امنیت اجتماعی و تأمین اقتصادی بهره‌مند شده و هم نیازهای غریزی آنان به طور سالم در کانون خانواده ارضا گردد. با مخالفت کلیسا چنین خواسته‌ای برآورده نشد، در نتیجه تأمین نیازها و ارضای غرایز،

بسیاری از آنان را به روسپی‌گری و روابط حاشیه خیابان‌ها کشاند»^{۵۸} و در پی آن فساد و بزهکاری در آلمان، به شدت رواج یافت.

مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماری‌ها و عوامل هورمونی و ... موجب فزونی تعداد آنان در برابر مردان می‌شود. مطالعات مختلف نشان می‌دهد، جنس زن در دوران جنینی، کودکی و به ویژه دوره پیش از بلوغ، در برابر بیماری‌های عفونی مقاوم‌تر از جنس مرد است و شرایط نامناسب و رنج‌آوری همچون کمبود مواد غذایی و سوء

تغذیه، پسران را بیش از دختران تحت تأثیر قرار می‌دهد، و در کل، مرگ و میر زنان نسبت به مردان در برابر بیماری‌ها کمتر است.^{۵۹}

نکته دیگر اینکه هورمون‌های مردانه، باعث بروز رفتارهای خشن، تهاجمی و جنگی می‌شوند که در نهایت به درگیری و صدمات بدنی و مرگ می‌انجامد.

در حالی که هورمون‌های زنانه، آرام‌بخش‌اند و رفتارهای صلح‌جویانه را تقویت می‌کنند. همچنین تستوسترون^{۶۰} (هورمون مردان) و استروژن‌ها^{۶۱} (هورمون‌های زنانه)، اثرات متفاوتی بر سطح کلسترول^{۶۲} و تعداد گلبول‌های قرمز خون (هماتوکریت)^{۶۳} مردان و زنان دارند و بر اثر همین اختلاف هورمونی بین زن و مرد و پیامدهای ثانوی ناشی از آن، نسبت مرگ و میر^{۶۴} مردان در سن ۱۵-۲۵ سالگی حدود ۴-۵ برابر زنان در همین محدوده سنی است.

بنابراین هورمون‌ها و نقش متفاوت آنها در مرد و زن، یکی از عوامل مطرح در مرگ و میر و تفاوت طول عمر آنها است.^{۶۵} بلوغ جسمی و جنسی دختران، به طور معمول چندین سال پیش از پسران است و در طول زمان، همراه با رشد جمعیت

^{۵۹} (۲). هادی حسینی و دیگران، کتاب زن، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۱۱۵-۱۱۴؛ به نقل از اصول علم تغذیه، ص ۱۲۸.

^{۶۰} Testosterone. ۲(۳)

^{۶۱} ۳(۴).

^{۶۲} Cholesterol. ۴(۵)

^{۶۳} Hematocrite. ۵(۶)

^{۶۴} Mortality. ۶(۷)

^{۶۵} (۱). کتاب زن، صص ۱۱۷-۱۱۶.

بشری، باعث می‌شود که در جامعه تک همسرگرا، همواره انبوه کثیری از زنان با مشکل روبرو باشند.

۲. از نظر روان‌شناسی

تفاوتی اساسی بین ساختار روانی و گرایش‌ها و عواطف زن و مرد وجود دارد. برخی از دانشمندان مانند مرسیه^{۶۶}، ویل دورانت، اشمید، دونتزلان، راسل لی و ... معتقدند: زنان به طور طبیعی «تک همسرگرا»^{۶۷} می‌باشند و به طور فطری از تنوع همسر گریزانند. آنان خواستار پناه یافتن زیر چتر حمایت عاطفی و عملی یک مرد می‌باشند. بنابراین تنوع‌گرایی در زنان، نوعی بیماری است؛ ولی مردان تنوع‌گرا و «چندزن‌گرا»^{۶۸} هستند.

دکتر اسکات^{۶۹} می‌گوید: «مرد اساساً چند همسرگرا است و توسعه تمدن، این چند همسرگرایی طبیعی را توسعه بخشیده است»^{۷۰}. البته این عامل از اهمیت

(۲) ^{۶۶}

1. Dr. Mercier, See: Conduct And Its Disorders Biologically Considered, P. 242-3

۲(۳) ^{۶۷} Monogamous

۳(۴) ^{۶۸} Polygamous

۴(۵) ^{۶۹} G.R.Scott

(۶) ^{۷۰}

5. Why Polygamy Is Allowed In Islam, P. 52, Quoted From: ^{۷۰} History Of Prostitution, P. 12

عامل نخست برخوردار نیست. آنچه کاملاً باید جدی گرفته شود و برای آن چاره اندیشید، همان عامل نخست است.

سه. راه حل

در برابر این واقعیات، سه راه وجود دارد:

۱. همیشه تعدادی از زنان، در محرومیت کامل جنسی به سر برند! چنین چیزی فاقد توجیه منطقی است؛ زیرا به معنای سرکوب غریزه و نیاز طبیعی گروهی از انسان‌ها و نوعی ستم بر آنان است. افزون بر آن در سطح کلان و در طولانی مدت، شدنی نیست. به عبارت دیگر سرکوب غریزه، در نهایت به سرکشی و طغیان آن خواهد انجامید. تجربه آلمان و بسیاری از دیگر کشورهای غربی، شاهد این مدعا است.

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند، فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است؛ زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست ... بحرانی که از این راه عارض اجتماع می‌شود، از هر بحران دیگر خطرناک‌تر است. همچنان که خانواده از هر کانون دیگر، مقدس‌تر است ... زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد- که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست- به کار خواهند برد و بدیهی است که «چو

گل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این «گل» مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می‌کند؟ خیر. نوبت به زنان خانه‌دار می‌رسد. زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند. آنها نیز به فکر انتقام و خیانت می‌افتند و در خیانت دنباله‌رو مرد می‌شوند. نتیجه نهایی در گزارشی - که به «کینزی راپورت» مشهور شده - در یک جمله خلاصه شده است: «مردان و زنان آمریکایی در بی‌وفایی و خیانت، دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند».^{۷۲}

۲. گزینه دیگر این است که راه روابط نامشروع و روسپی‌گری و کمونیسم جنسی، گشوده و جامعه به فساد کشیده شود. این همان راهی است که عملاً غرب می‌پیماید: نتیجه این رفتار ناهنجار را می‌توان در گزارش دکتر اسکات - مأمور پزشکی شهرداری لندن - مشاهده کرد. در گزارش او آمده است:

«در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمده‌اند، یکی غیرمشروع است! تولدهای غیرقانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است»^{۷۳}. البته این آمارهای پنجاه سال پیش است و در زمان معاصر رشد تصاعدی داشته است، چنان که یکی از بحران‌های مهم آمریکا را «بحران ابوت» می‌دانند و نسبت پدر و فرزندی بسیار گم شده است.

^{۷۲} (۱). مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۳۴.

^{۷۳} (۲). همان، ص ۳۲۴، به نقل از: اطلاعات، مورخه ۲۵/۹/۳۸، رویتر ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه.

۳. راه سوم این است که به طور مشروع و قانون‌مند، با قیود و شرایطی عادلانه، راه چند همسری گشوده شود. دین مبین اسلام این راه را - که حکیمانه‌ترین و بهترین راه است - گشوده و اجازه چندزنی را به مردانی می‌دهد که توانایی کشیدن بار سنگین آن را به نحو عادلانه دارند و دستورات اکیدی

در این زمینه برای آنان وضع کرده است. این روش در واقع حقی برای زن و وظیفه‌ای بر دوش مرد ایجاد می‌کند و نه تنها به ضرر زنان نیست؛ بلکه بیشتر تأمین‌کننده مصالح و منافع آنان است. برخی از شرایط و توصیه‌های اسلام در این باره، عبارت است از: الف. رعایت محدودیت: اسلام گستره چندهمسری را محدود ساخته و تا چهار نفر تقلیل داده است.

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: **فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ...**^{۷۴}؛ «با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر ...».

ب. رعایت عدالت

قرآن مجید در اهمیت اصل عدالت در رابطه بین همسران می‌فرماید: **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً**^{۷۵}؛ «اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، پس تنها یک همسر اختیار کنید».

^{۷۴} (۱). نساء (۴)، آیه ۳.

^{۷۵} (۲). همان.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که دو زن داشته باشد و در تقسیم رابطه خود با همسر و تقسیم مالی بین آنها به عدالت رفتار نکند، روز قیامت - در حالی که دست‌هایش بسته و نیمی از بدنش به یک طرف کج شده است - آورده و به آتش داخل می‌شود».^{۷۶}

استاد مطهری می‌نویسد: «اسلام برای شرط عدالت، آن قدر اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم، در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرایطی نامساوی با زن اول زندگی کند؛ یعنی، از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسئولیت آن خارج کند».^{۷۷} ج. تأمین مالی: از دیدگاه اسلام نفقه زوجه بر عهده مرد است؛ از این رو کسی که نمی‌تواند نیازمندی‌های همسران متعدد را تأمین کند، نباید به چندهمسری روی آورد. د. تأمین عاطفی و جنسی: امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر که آن قدر زن بگیرد که نتواند با آنها نزدیکی کند و در نتیجه آن، یکی از همسرانش مرتکب زنا شود، گناه این کار برگردن او است».^{۷۸}

امتیاز راهکار اسلام خانم بیزانت^{۷۹} می‌نویسد: «گفته می‌شود که در غرب تک همسری است؛ اما در واقع چندهمسری است بدون مسئولیت پذیری! همین که مرد از زن سیر شد، او را رها می‌کند. او نیز کم کم زن کنار خیابانی خواهد شد؛

^{۷۶} (۳). محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۰، ح ۷۹۱۳.

^{۷۷} (۱). مرتضی مطهری، حقوق زن در اسلام، ص ۴۱۸.

^{۷۸} (۲). میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۲، ح ۱۷۹۱۵.

^{۷۹} (۱۳). Annie Besant.

زیرا نخستین عاشق دلداده‌اش هیچ مسئولیتی در برابر آینده او ندارد.

وضع زنی که به عنوان یک همسر و مادر، در خانه‌ای چندهمسری پناه گرفته، صد بار بهتر از این است. وقتی هزاران زن بدبخت را می‌بینیم که شبانگاه در خیابان‌های شهرهای غرب پرسه می‌زنند، به یقین درمی‌یابیم که غرب نمی‌تواند اسلام را به جهت چندهمسری سرزنش کند. برای زن بسی بهتر، خوشبختانه‌تر و محترمانه‌تر است که در چندهمسری اسلامی زندگی کند و تنها با یک مرد اشتراک زندگی پیدا کند، فرزند قانونی خود را در آغوش گیرد و همه جا مورد تکریم و احترام باشد؛ تا اینکه هر روز توسط این و آن اغوا شود و احتمالاً با فرزند نامشروع کنار خیابان رها گردد! نه تحت حمایت قانون باشد و نه پناهگاه و مراقبتی داشته باشد و هر شب قربانی هوس رهگذری گردد»^{۸۰}.

آیزاک تایلور^{۸۱} - در سخنرانی خود درباره «محمدیسم»^{۸۲} در کنگره کلیسا در «ولورهامپتون»^{۸۳} - اعلام کرد: «چندهمسری نظام یافته و محدود سرزمین‌های اسلامی، بی‌نهایت بهتر است از چندهمسری لجام گسیخته‌ای که نکبت جوامع

(۱) ^{۸۰}

Why Polygamy Is Allowed In Islam, PP. 33 - 43

.Rev. Canon Issac Taylor LL.D. ۲(۲) ^{۸۱}

.۳ (۳) ^{۸۲}

(Wolverhampton On 7th October, 7881. ۴(۴) ^{۸۳}

مسیحی است و نمونه آن اصلاً در اسلام شناخته شده نیست»^{۸۴}. روحانی مسیحی اودوتولا^{۸۵}- در کنفرانسی در تورنتو^{۸۶}- اظهار داشت:

«غرب با ممنوعیت چند همسری، منافقانه عمل می‌کند؛ چرا که با طلاق‌های مکرر همان را [در طول زمان] عملی می‌سازد».

بنابراین تک همسری غرب، چیزی جز چند همسرگرایی بی‌ضابطه و مسئولیت‌گریزانه نیست. اما چه نیکوست این اعتراف غربی‌ها را هم بخوانیم که اسلام، در قالب چند همسری بهنجار خود، عملاً تک همسری را حفظ نموده است.

رابرت ا. هیوم می‌نویسد: «... برخی از محققان معقول نشان می‌دهند که [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله روی هم رفته موقعیت زنان را ارتقا بخشید و به آنها مرتبه‌ای از آزادی اقتصادی داد که هنوز در پاره‌ای از کشورهای غربی و یا به اصطلاح مسیحی تا آن حد به زنان، آزادی اقتصادی داده نشده است و برای چند همسری نامحدود- که تا آن زمان به دلخواه انجام می‌شد- حد و مرزی مقرر داشت که بسیار لازم و نافع بود.

^{۸۴} (۵)

The Times, London, Saturday, 8 th Oct. ۱۹۵۰.
7881. Quoted in: Why Polygamy Is Allowed
In Islam, PP. 53-6

^{۸۵} Rev. Odotulla. ۱(۱)

^{۸۶} ۲(۲) ..

رسم دخترکشی را - که در عربستان آن روز کاملاً رواج داشت - به کلی برانداخت و بالاخره اینکه حکم تعدّد زوجات را تنها در صورتی مجاز دانست که شوهر، بتواند با تمامی همسران خود با عدالت کامل رفتار کند. او عملاً تک همسری را رواج داد»^{۸۷}. استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «تعجب می‌کنید اگر بگویم تعدّد زوجات در مشرق زمین، مهم‌ترین عامل برای نجات تک همسری است. مجاز بودن تعدّد زوجة، بزرگ‌ترین عامل نجات تک همسری است ...

در شرایطی که موجبات این کار فراهم می‌شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج فزونی می‌گیرد؛ اگر حق تأهل این عده به رسمیت شناخته نشود و به مردان واجد شرایط اخلاقی، مالی و جسمی، اجازه چند همسری داده نشود؛ دوست بازی و معشوقه‌گیری، ریشه تک همسری را می‌خشکاند»^{۸۸}. در اینجا ممکن است سؤالی دیگر پدید آید و آن اینکه چرا چند شوهری مجاز نیست؟ جواب آن است که:

۱. عمده‌ترین علت چند زنی - که فزونی تعداد زنان آماده به ازدواج بر مردان است - به طور معمول در مورد چند شوهری وجود ندارد.

۲. این خلاف طبیعت و روحیات زن بوده و او به طور طبیعی از آن گریزان است. شاید به همین علت است که در طول تاریخ بشر، چند شوهری رواج چندانی نیافته و اگر هم در جایی (مانند قبیله «تودا» یا برخی از قبایل «تبت») مشاهده شده،

^{۸۷} (۳). رابرت ا.، هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه: دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ

هفتم، ۱۳۷۷، ص ۳۰۶.

^{۸۸} (۱). مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۳۰.

پدیده‌ای بسیار استثنایی است^{۸۹}. البته همه آنچه گفتیم حکمت‌های این قضیه است اما تمام علت مؤثر در این حکم را نمی‌دانیم. اما همین قدر که از حکمت و اسرار نهفته در این حکم می‌بینیم و با واقعیات خارجی تطبیق می‌کنیم این حکم را بسیار حکیمانه می‌دانیم.

پرسی اکنون با توجه به پیشرفت علم و تشخیص نسب، چرا تعدد همسر برای مرد وجود دارد ولی برای زن جایز نیست؟ و آیا با پیشرفت دانش پزشکی بهانه‌ای به نام غیرت مردها باقی خواهد ماند؟

ازدواج و تشکیل خانواده دارای مصلحت و کارکردهای فراوانی است که روابط جنسی و ارضای شهوت یکی از کارکردهای ازدواج است. ارضای غریزه جنسی در حقیقت یک سوق‌دهنده و محرک برای رسیدن به اهداف اصلی ازدواج که همان تولید نسل، تشکیل خانواده، تربیت نسل، تکامل فردی و اجتماعی و ... می‌باشد. از طرفی ممنوعیت تعدد شوهر به لحاظ حکمت‌ها و دلایل متعددی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

۱. **اقتضای طبیعی**: یکی از مهم‌ترین حکمت‌هایی که می‌توان برای ممنوعیت تعدد شوهر نام برد اقتضای طبیعی و طبع زن و غیرت و طبیعت مرد است که از چنین امری روی گردان است. پیشرفت علم و صنعت نه تنها منکر این حقیقت نیست بلکه پژوهش تجربی در حوزه علم روانشناسی آن را ثابت کرده است.^{۹۰} غیرت مرد

^{۸۹} (۲). ر. ک: همان، ص ۲۸۶.

^{۹۰} (۱). زمینه روانشناسی هیلگارد، ج ۱. فصل ۱۰ ص ۶۹۲.

نسبت به همسر و مادر بر اساس خلقت و طبیعت او و مطابق با مصلحت انسان است. این مسأله امری اعتباری نیست تا بتوان با رشد علم و دانش با آن مخالفت و برخلاف مقتضای آن رفتار نمود. این در حالی است که از نظر روانی تفاوتی اساسی بین ساختار روانی و گرایش‌ها و عواطف زن و مرد وجود دارد.

روانشناسان معتقدند که زنان به طور طبیعی «تک شوهرگرا»^{۹۱} می‌باشند و به طور فطری از تنوع همسر گریزانند، و خواستار پناه یافتن زیر چتر حمایت عاطفی یک مرد می‌باشند و تنوع‌گرایی در زنان نوعی بیماری است؛ ولی مردان به طور معمول تنوع‌گرا می‌باشند.^{۹۲} چنان که می‌دانید احکام اسلام همه متناسب با نیازهای واقعی و ویژگی‌ها و خصلت‌های ذاتی انسان‌ها وضع گردیده است. حساسیت زنان نسبت به چندهمسری شوهرشان بیشتر ناشی از حس تمامیت خواهی و حسادت و ...

است؛ یعنی این حساسیت، ذاتی زنان نیست؛ مردی که همسر دوم برمی‌گزیند در واقع همسر اولش حساسیت نشان داده و مخالفت می‌کند اما همسر دوم که او هم زن است چنین حساسیتی را ندارد یعنی زنان برای جلوگیری از ورود زنی دیگر به زندگیشان حساس‌اند اما نسبت به ورود خود در زندگی دیگران حساس نیستند. پس باید ریشه این مخالفت را جستجو کرد و آن را که معمولاً بخل و خودبینی و تمامیت خواهی است درمان نمود.

۹۱) (۲) Monoandrous

۹۲) (۳). ر. ک: زمینه روانشناسی هیلگارد، ج ۱، فصل ۱۰.

۲. **حکمت بهداشتی:** بی‌شک ارتباط جنسی می‌تواند زمینه مناسب برای شکل‌گیری

بیماری‌ها و عفونت‌های مختلف و انتقال آن را فراهم آورد این احتمال در ارتباطات متعدّد جنسی بیشتر و خطرناک‌تر است. در این میان زن به لحاظ ساختار جسمی و فیزیکی (داشتن رحم که محل تجمع ترشحات زن و مرد است) و هم به خاطر فعل و انفعالات طبیعی رحمی (حیض و نفاس و ...) قابلیت بیشتری برای دریافت، و انتقال بیماری‌ها و عفونت‌ها را دارد.^{۹۳}

۳. **مصلحت حفظ نسل:** تک‌همسری در مورد زن نوعی جلوگیری از مخلوط شدن

نطفه‌ها در رحم زن و جلوگیری از آسیب‌های حقوقی، روانی، عاطفی و تربیتی در مورد نسل است. با تک‌همسری اگر فرزندی متولد شد، به طور یقین مشخص می‌شود که مربوط به چه کسی است و در نتیجه وضعیت محارم و تکالیف پدر و بستگان از جهت ارث، نفقه، ازدواج و ... معلوم می‌شود. این مطلب که با پیشرفت علوم ژنتیک و پزشکی و ... امکان تشخیص فرزند در رحم یا نسب فرزند وجود دارد نیز نمی‌تواند مجوز چند همسری زنان باشد چرا که؛

اولاً، مسأله تشخیص نسب یکی از حکمت‌های ممنوعیت چند همسری زنان است نه علت تامّه آن. ثانیاً، تشخیص پزشکی و علمی اموری خطاپذیر بوده که همواره امکان خطا در مورد آن می‌رود. ثالثاً، علوم تجربی با تمام پیشرفت خود امکان اثبات بی‌ضرر بودن رابطه متعدّد جنسی زن را برای جنین شوهر اول یا دوم ندارد.

^{۹۳} (۱). برای مطالعه بیشتر ر. ک: جانث شیبلی هاید، روان‌شناسی زنان، ترجمه: دکتر اکرم خمسه، ص ۳۴۷.

۴. **مصلحت اعضای خانواده**: خانواده اجتماعی کوچک است که زیربنای اصلی تعالی فرد و اجتماع بشر را تشکیل می‌دهد از این رو اهمیت بسزایی در اندیشه اسلامی دارد و از ساز و کار ظریف و پیچیده‌ای تبعیت می‌کند که تمام جوانب مصالح فردی و خانوادگی و اجتماعی اعم از مصالح دنیوی و اخروی در آن لحاظ شده است. تربیت و پرورش فرزندان و زمینه سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی آنها در خانواده شکل می‌گیرد.

از طرف دیگر تقسیم کار ویژه‌ای برای اعضای خانواده در نظر گرفته شده است که در ضمن آن وظایف و اختیاراتی برای پدر و مادر پیش‌بینی شده است. تعدد شوهر ضمن آنکه نقض‌کننده حقوق و اختیارات اوست در تربیت و تعالی روحی و روانی و تربیتی فرزندان تأثیر منفی بسزایی خواهد داشت.^{۹۴}

پرسش با توجه به حضور گسترده زنان در فعالیت‌های جامعه آیا زمان تغییر بعضی از احکام فقهی (دیه و ارث و ...) فرا نرسیده است؟ واقعاً چه اشکالی دارد که با توجه به شرایط زمان، دیه مرد و زن برابر باشد؟ احکام شرعی بر اساس مبانی خاصی که همان مصلحت‌ها و مفسده‌های نهفته در موضوع

^{۹۴} (۱). برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک:

الف. شهید مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛

ب. جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال؛

ج. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۴؛

د. سید محمدحسین فضل‌الله، اسلام، زن و جستاری تازه، ص ۲۶۴، قم، دفتر تبلیغات اسلامی؛

ه. فریده مصطفوی، زن از منظر اسلام، ص ۸۴، ج اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۲.

آن احکام است، وضع شده‌اند و مادامی که آن مبانی و مصالح و مفسد تغییر نیافته باشد احکام مبتنی بر آن نیز ثابت خواهد بود.

از این رو، ثبات احکام شرعی و تغییر آن‌ها بر اساس ملاکات و مبنایی ویژه‌ای است که برای روشن‌بینی در این باره توجّه شما را به چند نکته مهم جلب می‌کنیم:

۱. احکام الهی بر اساس پیش‌نگاه و حتی پس‌نگاه واقع‌بینانه و فراگیر، انجام آن‌ها دارای مصالح و ترک آن‌ها موجب مفسد می‌باشد. از این رو باید بیشترین تلاش را برای استنباط حکم الهی انجام داد و به آن پای‌بند بود.

۲. در متن شریعت واقع‌نگر اسلامی، با توجّه به نیازها و تغییر آن در شرایط مختلف زمانی دوگونه احکام داریم: احکام ثابت برای نیازهای ثابت و احکام متغیر و غیردائمی برای نیازهای متغیر. لذا این مسأله یکی از اسرار پویایی و پایایی و ماندگاری شریعت اسلامی است. با وجود این باید توجّه داشت خود شریعت اسلامی این دگرگونی‌ها و تغییرات را پیش‌بینی کرده است و مجتهدان دینی کارشناسی آن را به عهده دارند. به عبارت دیگر براساس مبانی دینی

که یکی از آنها مقتضیات زمان و مکان در اجتهاد است، کارشناسی روزآمد و کارآمدی خواهد بود. علاوه بر آنکه بسیاری از تغییرات رفتاری و اجتماعی براساس ضوابط شرعی صورت نمی‌گیرد و آنها نباید عامل تأثیرگذار در احکام الهی شود مانند حضور گسترده و غیرضروری بانوان در عرصه‌هایی که نه تنها ضرورتی برای حضور آنان وجود دارد، بلکه مانع از انجام وظایف اختصاصی آنان در شئون مربوط به خود می‌شود.

۳. از فواید ثبات احکام، حفظ مصالح و دفع مفسد است. به گونه‌ای که هویت فرهنگی و دینی جامعه محفوظ می‌ماند و از هنجارهای جامعه و هجوم فرهنگ‌های بیگانه جلوگیری می‌شود. به طور مثال اگر ما حکم و جوب نفقه بر مردان و نصف بودن ارث زنان را ثابت نگه داریم مسئولیت اجرایی مرد را در جامعه پر رنگ کرده‌ایم. در نتیجه مشکل جایگزینی زنان در عرصه‌های کاری مردان به حداقل می‌رسد و بحران اشتغال در جامعه به طور محسوسی کاهش می‌یابد. علاوه بر آن که به سالم ماندن لطافت احساسات زنان کمک کردیم و آنان را از هضم شدن در زندگی ماشینی نجات داده‌ایم.

از سوی دیگر احکام الهی مانند جوب پوشش، نصف بودن دیه و سهم ارث زن نسبت به دیه و سهم ارث مرد، معادل بودن شهادت یک مرد در محاکم با شهادت دو زن، بهره‌مندی زن از مهریه و نفقه، لزوم اجازه شوهر در خروج از منزل و نذر و ... بر ملاکات و مصالحی استوار بوده که نوعاً دایمی است و در جریان زمان، دستخوش دگرگونی نمی‌گردد. زیرا تغییر و بازنگری در احکام، زمانی ممکن است که مصالح و ملاک‌های مزبور در دنیای امروز جاری نباشد و موضوعیت خود را از دست داده باشد یا مصالح قوی‌تری بر آن

حاکم باشد. اما از آنجایی که اولاً، ملاک‌های واقعی احکام، غالباً به صورت قطعی روشن نیست و ثانیاً بر فرض که روشن هم باشد، معلوم نیست که در جعل احکام به گونه‌ای علت یا حکمت حکم منظور شده است. از باب مثال فلسفه نصف بودن دیه زن نسبت به مرد، جبران خلأ اقتصادی و خسارت مالی ناشی از فقدان مرد، برای خانواده ذکر شده است. اما آیا می‌توان گفت؛ ملاک مزبور برای دیه ملاک

قطعی است؟! به نظر می‌رسد که نمی‌توان ملاک موجود را علت تامه برای جعل حکم دانست، شاید مصالح و ملاک‌های دیگر باشد که از دید ما مخفی است و لذا نمی‌توان استنباط‌های فقهی را بر ملاک‌های ظنی و احتمالی استوار نمود و در جایی که زن عهده‌دار پرداخت نفقه زندگی شد، در حکم الهی بازنگری نمود.

البته این حرف بدین معنا نیست که در هیچ حکمی از احکام فقهی کمترین بازنگری ممکن نباشد و راه هرگونه تغییر مسدود باشد؛ زیرا در مواردی که با اعتماد بر نصوص شرعی و قراین قطعی، علت و ملاک حکم به دست می‌آید، در صورت احراز عدم جریان این ملاک یا احراز ملاک قوی‌تر که حاکم بر آن است به خاطر تأمین مصلحت اهم می‌توان نوعی بازنگری در حکم شرعی نمود.

۴. با توجه به نکات فوق تغییر احکام به هیچ روی جایز نیست، مگر در دو صورت:

الف) هنگامی که اجرای یکی از احکام با مصالح اهم اجتماعی تزامم پیدا کند، به طور موقت، به حکم ولی فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط می‌توان مصلحت اهم را بر آن حکم مقدم داشت.

ب) هنگامی که موضوع حکم و علت آن با تمام جوانب آن برای کارشناسان و مجتهدان شناخته شده باشد و یقین به تغییر موضوع پیدا کنیم، مثلاً اگر به طور حتم کشف کردیم که علت حرمت شراب، مستی‌آور بودن آن است. در صورتی که مایعی باشد که مستی‌آور نباشد. حکم به حرمت نمی‌دهیم و یا اگر به طور حتم دانستیم ملاک حرمت شطرنج، به عنوان وسیله قماربازی است. اگر زمانی در

جامعه‌ای از این ویژگی خارج شد حکم به حرمت نمی‌دهیم. اما اگر احتمال بدهیم دلایل دیگری نیز داشته و یا شک کنیم که «موضوع» تغییر یافته هم‌چنان باید به حرمت آن پای‌بند باشیم.

درباره دیه و ارث زن نیز معلوم نیست که فقط جنبه‌های اقتصادی آن حکم بوده است. بلکه چه بسا جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز دخالت داشته است. از این رو تشخیص و تغییر موضوع بسیار مشکل است و به دنبال آن تغییر حکم نیز به آسانی میسر نیست. یکی از نشانه‌های ثبات و تغییر حکم آن است که اگر در آیات قرآن و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام همگی به یک گونه حکم را بیان داشته‌اند معلوم می‌شود آن حکم از احکام ثابت و حتی ضروری اسلام است. اما اگر بسته به اوضاع و شرایط، در حکم تغییر و تحول به وجود آمده باشد معلوم می‌شود از احکام قابل تغییر است. درباره احکام دیه و ارث زن، از آیات قرآن و سخنان معصومان ثبات فهمیده می‌شود.^{۹۵}

پویایی فقه اسلام به معنای آن است که در فقه اسلامی بن بست وجود ندارد همه موضوعاتی که در گذر زمان پیش روی فرد مسلمان یا جامعه قرار می‌گیرد در دین اسلام دارای راهکار منطبق بر مصالح و مفاسد واقعی اوست. در فقه اسلام با اتکا بر آموزه‌های اسلامی مقتضیات خیر و شر زمان و مکان به خوبی تشخیص داده می‌شود و بر اساس مصالح و مفاسد حکم مقتضی صادر می‌شود.

^{۹۵} (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: مجموعه مقالات، علامه طباطبایی، ص ۷۶، فرهنگ اسلامی، ج اول، ۱۳۷۱.

پویایی اجتهاد و فقه اسلامی به خاطر چند ویژگی منحصر به فرد تعبیه شده در آموزه‌های اسلامی است که این امکان را مهیا می‌کند که به نیازها و پدیده‌های ثابت و متغیر انسان و جامعه بشری به نحو شایسته‌ای پاسخگو باشد.

در ادامه، ضمن ارجاع به پاسخ سؤال قبل، در اینجا به تعدادی از این موارد اشاره می‌کنیم که در ضمن آن حکمت تغییر احکام در بعضی موارد مشخص می‌گردد.

۱. انعطاف‌پذیری احکام

بسیاری از احکام اسلامی ماهیتی منعطف دارند که با زمان و مکان‌های مختلف قابل تطبیق هستند.

به عنوان مثال؛ ذکر عناوین چندگانه برای دیه یک روش کاربردی برای احتساب میزان دیه در تمام مکان‌ها و زمان‌هاست. به طوری که براساس شرایط و موجودی‌ها می‌توان دیه را بر حسب یکی از موارد؛ طلا، نقره، گوسفند، شتر، گاو قیمت‌گذاری کرد. اما اصل حکم دیه و سایر احکام جزایی اسلام، قطعی، معین و غیرقابل تغییر است، گرچه در اجرا ممکن است به دلایلی موقتاً و با صلاح‌دید رهبر آگاهِ عادلِ باتقوا و مدیر و مدبر، متوقف گردد.

۲. قواعد کلی

در اسلام قواعد کلی و عامی وجود دارد که به مجتهد، این توانایی را می‌دهد که هرگاه مسأله جدیدی به دلیل تحولات زندگی بشر پدید آمد، بتواند حکم آن مسأله جدید را از آن قواعد کلی و عام استخراج و استنباط کند.

به عنوان مثال؛ درباره شبیه‌سازی حکم کند در حالی که همه ما مطمئنیم که مسئله شبیه‌سازی مربوط به قرن بیستم است و در زمان ائمه معصومین علیهم السلام چنین پدیده‌ای وجود نداشته ولی مطمئن هستیم که حکم اسلامی در مورد آن قابل استخراج است.

۳. موضوعات عرفی

موضوع برخی از احکام ثابت، عرفی است؛ یعنی، «عرف» مصداق آن موضوع را تعیین می‌کند. در نتیجه با عوض شدن برداشت عرفی از یک چیز حکم آن هم عوض می‌شود. به عنوان مثال؛ قمار یا بازی با آلات قمار دارای حکم ثابت حرمت است، لکن اینکه چه ابزاری، آلت قمار محسوب می‌شود یک امر عرفی است. اینکه آیا بازی با شطرنج در زمان حاضر یا در کشور ما بازی با آلت قمار محسوب می‌شود یا خیر؟ این مطلب را عرف زمان و مکان مشخص می‌کند لذا اگر ثابت شود که در زمان ائمه معصومین علیهم السلام شطرنج یک نوع آلت قمار محسوب می‌شده و از این جهت بازی با آن حرام بوده اما در زمان حاضر، اگر صرفاً به عنوان یک ورزش فکری باشد، حکم بازی با آن از حرمت تغییر می‌یابد. البته در اینجا مبانی فقهی دیگری نیز وجود دارد.

۴. **تزام:** تزام احکام نکته دیگری است که زمینه تغییر حکم را و پویایی دین اسلام را مهیا می‌کند. احکام ثابت اسلام همواره در دنیای مادی با یکدیگر تزام دارند و این، ویژگی این دنیا است. به عنوان مثال؛ حکم سنگسار زناکاری که دارای همسر است با حصول شرایط کامل آن یکی از احکام ثابت اسلام است که دارای مصالح گسترده و فراوانی است. البته حفظ شأن و عزت اسلام و نظام اسلامی نیز امری واجب است که اهمیت آن کمتر از اجرای حکم سنگسار نیست. اگر زمانی فقیه با استفاده از اصول و مبانی که در دست دارد و با توجه به مصالح و مقاصدی که خداوند متعال در تشریح شریعت لحاظ می‌کند به این نتیجه رسید که اجرای حکم مهم سنگسار با مصالح اهم و عالی اسلام و نظام اسلامی در تعارض است می‌تواند به طور موقت حکم به عدم اجرای حکم سنگسار نماید. اما باید توجه داشت که دیه، قصاص و سایر احکام جزایی اسلام از مسلمات فقه بلکه دین اسلام است و نباید تحت تأثیر جوسازی‌های داخلی یا بین‌المللی و به بهانه‌های مختلف و مصلحت‌سازی‌ها از اجرای آن خودداری کرد یا آنها را تغییر داد. زیرا اساساً فلسفه وجودی حکومت اسلامی و همه فداکاری‌ها برای برپایی نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه برای اجرای شریعت است و غوغاسالاری‌ها و خودباختگی‌ها نباید باعث انفعال ما شود.

۵. **احکام الزامی و غیرالزامی:** احکام تکلیفی اسلام به دو بخش احکام الزامی (وجوب و حرمت) و احکام غیرالزامی (استحباب، کراهت و اباحه) تقسیم می‌شود. ولی فقیه اختیار دارد که در حیطة احکام غیرالزامی، بنا بر مصالحی که تشخیص می‌دهد حکم الزامی صادر کند. به عنوان مثال؛ قرارداد بیمه از نظر شرعی یک حکم

غیرالزامی است لکن حاکم نظام سیاسی (ولی فقیه) می‌تواند به خاطر حفظ مصالح اجتماعی مقرر کند که بیمه شخص ثالث برای وسایل نقلیه لازم و ضروری است. یا اینکه با وجود آنکه دیه زن در اسلام به خاطر حکمت‌های متعدّد نصف مرد است لکن اگر برخلاف روح کلی قواعد فقهی نباشد، شاید بتوان در مورد بیمه شخص ثالث که یک قرارداد دو طرفه بین بیمه‌گر و بیمه‌گذار است برابری خسارت زن و مرد را لحاظ نماید.

۶. عناوین ثانویه در کنار عناوین اولیه : یکی از ابزارهای دیگری که امکان تطابق با زمان و مکان را در احکام اسلامی مهیا می‌کند وجود عناوین ثانویه در کنار عناوین اولیه است. به عنوان مثال؛ به خاطر حکمت‌های متعدّد حق طلاق به دست مرد است لکن اگر موقعیتی پیش بیاید که زن تحت ظلم و اضطراب و سختی بیش از حد اندازه قرار بگیرد حاکم شرع می‌تواند بدون رضایت مرد اقدام به اجرای طلاق زن نماید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری : برای انطباق اسلام با مقتضیات زمان و مکان در درجه اوّل تقاضای زمان و مکان به وسیله آموزه‌ها و اهتمامات معارف اسلامی به دقت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد اگر این تقاضا از نظر اسلام مشروع و بر اساس مصالح و مفاسد انسان و اهداف خلقت بود با استفاده از روش‌ها و ابزارهای فقهی که زمینه‌ساز پویایی اجتهاد در اسلام است حکمی هم جهت و همسو با تقاضای زمان و مکان صادر می‌شود. لکن در صورتی که تقاضای زمان و مکان تقاضای نامشروعی بود نه تنها هیچ حکم همسویی در رابطه با آن نخواهد بود بلکه بی‌شک شاهد مبارزه و تعامل منفی اسلام و احکام اسلامی با این تقاضای نامشروع خواهیم

بود. منظور از پویایی دین نیز در همین نحوه عملکرد و تعامل با مقتضیات زمان و مکان است در غیر این صورت، اگر قرار بود اسلام با همه تقاضاهای زمان و مکان همسو و هم جهت باشد دیگر چیزی از ارزش اسلامی باقی نمی ماند.

پرشش . با توجه به تساوی حقوق زن و مرد، اعدام نشدن مرد به خاطر کشتن زن را چگونه توجیه می کنید؟ و چگونه با کرامت و ارزش زن سازگار است؟

نخست باید دانست؛ بر خلاف آنچه در اذهان برخی مردم وجود دارد و همچنین بر خلاف دیدگاه حقوقی کشورهای غیراسلامی که از دیه به عنوان «خون بها» یاد می کنند مقدار دیه معیار ارزش و منزلت و بهای شخص آسیب دیده نیست چراکه منزلت همه انسان ها (اعم از زن و مرد) به اعمال صالح و تقوای الهی است^{۹۶} که در این جهت جنسیت افراد هیچ نقشی ندارد. از نظر اسلام بهای خون انسان با بیشترین دارایی ها و ثروت ها نیز قابل مقایسه و جبران نیست و اصلاً قابل ارزش گذاری مادی نیست. قرآن کریم در این باره می فرماید: **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**^{۹۷}؛ «هر کس کسی را -/ جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین -/ بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد».

^{۹۶} (۲). «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»، (حجرات (۴۹)، آیه ۱۳).

^{۹۷} (۱). مانده (۵)، آیه ۳۲.

از این رو اگر حتی امام معصوم علیه السلام نیز که کامل‌ترین و باارزش‌ترین موجود است کشته شود مجازاتی (اعم از قصاص یا دیه) غیر از آنچه برای قاتل یک فرد عادی و حتی فاسق وجود ندارد. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد مجازات ابن ملجم وصیت نمودند.^{۹۸} دوم اینکه؛ چنین نیست که مردی که زنی را به قتل رسانده باشد قصاص نشود؛ بلکه قصاص می‌شود لکن با شرایطی همراه است.

در قرآن آیات متعددی به صراحت^{۹۹} خلقت انسان اعم از زن و مرد را از یک نفس و جنس می‌دانند و بعضی دیگر از آیات^{۱۰۰} برای جان و حق حیات انسان اعم از زن و مرد احترام قایل شده و از تعرض ناحق به آن شدیداً نهی کرده است و کشتن یک زن یا مرد را به منزله کشتن تمامی انسان‌ها دانسته است.

بر این اساس، در اصل لزوم احترام به تمامیت جسمانی انسان و جرم بودن تعرض به آن و تعیین مجازات قصاص برای این نوع از جرایم فرقی نیست که مرتکب جرم و قربانی آن مرد باشد یا زن، لیکن در صورتی که مجرم، مرد و قربانی جرم، زن باشد، برابر نظریه اجماعی فقهای شیعه^{۱۰۱}، اجرای مجازات قصاص مشروط به پرداخت نصف دیه مرد از سوی اولیای دم است. ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی نیز در این مورد مقرر می‌دارد: «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد

^{۹۸} (۲). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

^{۹۹} (۳). نساء (۴)، آیه ۱؛ اعراف (۷)، آیه ۱۸۹؛ حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

^{۱۰۰} (۴). مائده (۵)، آیه ۳۲؛ انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ اسراء (۱۷)، آیه ۳۳.

^{۱۰۱} (۵). ر. ک: تحریرالوسیله، روح‌الله الموسوی الخمینی، قم: اسماعیلیان، ج ۲، ص ۵۱۹ و نیز ر. ک: مبانی تکملة‌المنهاج، السید ابوالقاسم الخویی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد».

سؤالی که در این عرصه مطرح می‌شود این است که آیا مشروط کردن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت نصف دیه، بیانگر نادیده گرفتن حقوق زن و نقض ارزش او در اسلام نیست؟ جواب این است که مشروط بودن قصاص مرد در برابر زن به پرداخت نصف دیه مرد به هیچ وجه به معنای ارزش کمتر جان و حق حیات زن نسبت به مرد نیست، زیرا اگر چنین بود اصلاً قصاص مرد در برابر زن تجویز نمی‌شد، در حالی که می‌بینیم در اصل قصاص با هم مساوی هستند، تنها در برخی از جزئیات تفاوت دارند^{۱۰۲}. چنان که در کفّاره قتل فرقی بین زن و مرد نیست.^{۱۰۳} اساساً ارزش زن به این است که حقوق و وظایفی متناسب با وضعیت جسمی و روحی خود داشته باشد، نه حقوق و وظایفی مشابه مرد. از این رو، تعیین حقوق و وظایفی مشابه حقوق و وظایف مرد برای زن، به معنای ارج نهادن به مقام زن نیست، بلکه به معنای نادیده انگاشتن جایگاه رفیع و متناسب با شأن و منزلت انسانی اوست. پس علت این تفاوت را باید در جای دیگر غیر از کمتر بودن ارزش و احترام حق حیات و قصاص زن جستجو کرد.

در این زمینه باید چند نکته را در نظر داشت:

^{۱۰۲} (۱). القضا فی الفقه الاسلامی، السید کاظم الحائری، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، قم: ۱۴۱۵ ه. ق، ص ۷۶

و ۷۷.

^{۱۰۳} (۲). ر. ک: جواهر الکلام، محمدحسن النجفی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ج ۴۳، ص ۴۰۷.

اولاً، قصاص و دیه ربطی به ارزش و کرامت والای انسانی ندارد و صرفاً یک رابطه حقوقی جزایی جهت تنظیم امور دنیوی است.

ثانیاً، در نظام خانوادگی اسلام، مسئولیت زندگی و تأمین معاش و هزینه‌های زندگی بر عهده مرد است، لذا قتل یک مرد به معنای کشتن نان‌آور خانواده است، ولی کشته شدن زن چنین نیست. در نتیجه برای اینکه مرد قصاص شود، باید نصف دیه او پرداخت شود. و این مبلغ به اهل و عیال و وراثت مقتول می‌رسد که نان‌آور خود را از دست می‌دهند. بنابراین حکم مزبور نوعی تأمین حمایتی برای زن و فرزند است. از دیدگاه شرع مقدّس اسلام، نان‌آور و متکفّل هزینه‌های خانواده مردان هستند.

حال اگر مردی عمداً زنی را کشت، به طور طبیعی باید بتوان او را قصاص نمود و کشت، ولی سرنوشت عائله او چه می‌شود؟ زیرا نباید کیفر را علاوه بر قاتل، بر عائله او نیز سرايت داد. در این مورد اگر اولیای مقتوله بخواهند مرد را قصاص کنند، باید نیمی از دیه را بپردازد تا مشکل عائله بر طرف گردد. بنابراین می‌بینیم، نظام حقوقی اسلام در صدد برقراری تعادل جامعه و حفظ نهاد خانواده و جلوگیری از پاشیده شدن فزون‌تر آن است.

گفتنی است از نظر گناه و عقوبت اخروی هیچ تفاوتی بین کشتن زن و مرد وجود ندارد و تفاوت تنها در دیه و قصاص است.^{۱۰۴}

^{۱۰۴} (۱). ر. ک: نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری؛ زن در اسلام، علامه طباطبایی.

نکته دیگری که در دیه باید به آن توجه داشت، این است که: قانون، طبعی کلی دارد، از این رو در وضع قوانین مصالح کلی، عام و غالب در نظر گرفته می‌شود و بر اساس آن مقرراتی وضع می‌گردد و همواره استثناهایی وجود دارد.

اگر احکام نسبت به موارد جزئی صادر گردد، باید به عدد موارد، حکم صادر شود؛ زیرا حتی دو موضوع یافت نمی‌شود که از تمامی جهات شبیه باشند.

نکته دیگر: ما نبایستی مصلحت قانون را محدود به یکی دو مورد کرده، آن گاه در توجیه مواردی که از آن مصلحت خارج است، عاجز بمانیم. درباره دیه، تکفل مرد یکی از مصالح است. اگر مصلحت فقط در همین مورد خلاصه می‌گردید، می‌بایست مردانی که متکفل مخارج کسی نیستند، مانند نوجوانان و یا کسانی که ازدواج نکرده‌اند، از شمول این قانون خارج باشند و یا در خانواده‌هایی که به دلایل خاصی زنان متکفل امر معاش هستند باید دیه کامل پرداخت شود. ولی مسلم است مصالح احکام فراتر از مصلحتی صرفاً معیشتی است. ده‌ها مصلحت روانی و اجتماعی دیگر در احکام وجود دارد که ما به همه آنها حتی به گونه جزئی آگاه نیستیم.^{۱۰۶}

^{۱۰۵} (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: مجله معرفت، شماره ۸۵، حکمت‌های تفاوت قصاص زن و مرد.
^{۱۰۶} سید ابراهیم حسینی و همکاران، دفتر سی و هشتم (شخصیت و حقوق زن) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، جلد ۱، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۹.

پرسی . آیا در ادیان یهودیت و مسیحیت حکم حجاب برای زنان و مردان وجود داشته است؟

بر طبق تورات و انجیل و حتی گفته‌های باقی‌مانده از زرتشت، حجاب بر زنان واجب بوده و نگاه به نامحرم حرام بوده است. حتی حجاب در بعضی از ادیان الهی گذشته کمی سخت‌تر از حجاب اسلامی بوده است، هر چند امروزه به آن پای‌بند نیستند. شایان ذکر است که تا سده‌های اخیر تصاویری که از حضرت مریم علیها السلام نقاشی می‌شد با حجاب کامل بوده و حتی صورتش را نیز نقاشی نمی‌کردند اما امروزه صورتش را به صورت باز و حتی گاهی با آرایش به تصویر می‌کشند و نیز فیلم‌ها و سریال‌هایی که مربوط به گذشته مسیحیان می‌باشد، زنان دارای حجاب و پوشش مناسب هستند. بنابراین این نوع پوششی که امروزه در میان زنان یهودی و مسیحی می‌بینیم حتی با سابقه تاریخی آنان منافات دارد.^{۱۰۷}

در کتاب مقدس یهودیان آموزه‌های فراوانی یافت می‌شود که به طور صریح یا ضمنی، بر حجاب و پوشش زن و مسایل مربوط به آن تأکید شده است. شیوه عملی یهودیان مبنی بر استفاده از روپوش‌های بلند و برقع و روبند (که بارها در تورات آمده است)، جدا بودن محل عبادت زنان از مردان، منع گفت و گوی علنی مردان و زنان، ایراد خطابه زنان از پشت پرده و ... همه نشان از سخت‌گیری و شدت عمل در قوانین و سیره یهودیان درباره کیفیت پوشش است.^{۱۰۸} «مسیحیت نه

^{۱۰۷} (۱). برای آگاهی بیشتر ر. ک: علی محمدی آشنانی، حجاب در ادیان الهی؛ غلام‌علی حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی.

^{۱۰۸} (۱). علی محمدی آشنانی، حجاب در ادیان الهی، قم: یاقوت، ۱۳۷۸، صص ۱۰۳-۱۱۵.

تنها احکام شریعت یهود را درباره حجاب زنان تغییر نداد، بلکه قوانین شدید آن را استمرار بخشید و در برخی موارد، با تأکید بیشتری حجاب را مطرح کرد^{۱۰۹}. چه این که در کتاب مقدس مسیحیان، آیاتی درباره لزوم عفت، آراستگی زن به وسیله حیا، پرهیز از آرایش با جواهرات و بافتن مو و همچنین وجوب پوشاندن موی سر، دوری گزیدن از هر چیز تحریک‌آمیز و ... آمده که احکام فقهی کلیسا را ترسیم می‌کند و شدت آن را نسبت به شریعت یهود نشان می‌دهد^{۱۱۰}.

پاپ‌ها و کاردینال‌ها نیز دستوراتی مبنی بر رعایت کامل حجاب، وجوب پوشش صورت، دوری از نگاه به نامحرم و پرهیز از هرگونه جواهرات و تزئین موی سر، صادر کرده‌اند.^{۱۱۱} تمام این موارد نشان می‌دهد که گرایش به پوشش امری فطری است و سابقه طولانی دارد.

پرش . در کدام آیه قرآن به «حجاب» اشاره شده، برخی‌ها گفته‌اند اصلاً حجاب در قرآن به معنای چادر نیست آیا این حرف صحیح

است؟ «حجاب» به معنای پرده، حاجب، پوشیدن و پنهان کردن و مانع، خواه مانع

^{۱۰۹} (۲). مریم معین الاسلام، پوشش و آرایش از دیدگاه پیامبر اعظم، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۶، ص ۱۹.

^{۱۱۰} (۳). انجیل رساله پولس، باب ۲، آیه ۹ تا ۱۱: «و همچنین زنان خویشان را بیارایند به لباس حیا و پرهیز، نه به زلف‌ها و طلا و مروارید و درخت گران‌بها، بلکه چنان که زنانی را می‌شاید که دعوای دینداری می‌کنند به اعمال صالحه».

^{۱۱۱} (۴). علی محمدی آشنائی، حجاب در ادیان الهی، پیشین، صص ۱۲۰-۱۲۱ و ۱۳۹.

مادّی مانند پرده و دیوار^{۱۱۲} و یا مانع معنوی است. این واژه هفت بار در قرآن کریم آمده و معنای آن در این هفت مورد چیزی است که^{۱۱۳} از هر نظر، مانع دیده شدن چیزی دیگری می‌شود. چنان که درباره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن مجید می‌خوانیم:

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ...^{۱۱۴} «[به مسلمانان مرد سفارش شده] اگر از زنان چیزی خواستید از پشت پرده درخواست کنید». با توجه به ذیل آیه^{۱۱۵} که می‌فرماید: **ذَلِكَ لِطَهْرِ لِقُولِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ** می‌توان فهمید که مسئله آداب معاشرت زن و مرد با یکدیگر را مطرح می‌کند؛ چنان که صدر آیه در همین موضوع بود و در آیات ۳۲ و ۶۰ سوره احزاب که در خصوص حجاب اسلامی و نحوه برخورد و ارتباط زن و مرد نامحرم با هم رهنمود می‌دهد، لذا به کارگیری کلمه «حجاب» در قرآن کریم، به معنای حجاب اسلامی مصطلح نیست و همین معنا سبب گردیده بسیاری گمان کنند اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود یا مثل ویل دورانت^{۱۱۶} بگویند: «این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود»^{۱۱۷} و یا مدّعی شوند: حجاب

^{۱۱۲} (۱). راغب اصفهانی، المفردات فی غرائب القرآن، قم، نشرالکتاب، ج دوم، ص ۱۰۸؛ سید علی‌اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱، ج سوم، ص ۱۰۳-۱۰۵؛ مریم (۱۹)، آیه ۳۳؛ احزاب (۳۳)، آیه ۱۷؛ اعراف (۷)، آیه ۵۳.

^{۱۱۳} (۲). شوری (۴۲)، آیه ۵۱؛ فصلت (۴۱)، آیه ۵؛ اسراء (۱۷)، آیه ۴۵.

^{۱۱۴} (۳). احزاب (۳۳)، آیه ۵۳.

^{۱۱۵} (۴). مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۷۴.

^{۱۱۶} (۱). همان، ص ۷۳.

^{۱۱۷} (۲). ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: احمد آرام و دیگران، ج ۱، ص ۴۳۳ و ۴۳۴.

به وسیله ایرانیان به مسلمانان و اعراب سرایت کرده است، در حالی که آیات مربوط به پوشش اسلامی زنان پیش از مسلمان شدن ایرانیان نازل شده است.

همان‌گونه که ویل دورانت می‌گوید و کتب تفسیر شیعه و سنی آن را تأیید می‌کنند اعراب چنین پوششی نداشتند^{۱۱۸} و عادتشان تبرج و خودنمایی بود که اسلام آن را ممنوع ساخت: **وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**^{۱۱۹}.

بنابراین، گرچه پوشش، فرهنگ عمومی و رایج بین همه ملل بود، اما پوشش اسلامی به نحوی که ضمن پرهیز از خودنمایی، حدود و مشخصات خاصی دارد، از فرهنگ اسلامی وارد فرهنگ ایرانیان شد.

در قرآن مجید درباره حجاب و پوشش از واژه «جلباب»^{۱۲۰} و یا «خمار»^{۱۲۱} استفاده شده و در روایات در بحث نماز (کتاب الصلوة) و ازدواج (کتاب النکاح) واژه «ستر» و «ساتر» به معنای پوشش و وسیله پوشش زن در مقابل نامحرمان استفاده شده است.

ناگفته نماند؛ پوشش اسلامی بانوان به معنای حبس و زندانی کردن و قرار دادن آن پشت پرده و در نتیجه، عدم مشارکت این گروه عظیم در فعالیت‌های اجتماعی

^{۱۱۸} (۳). مرتضی مطهری، پیشین، ص ۲۲؛ ر. ک: تفاسیر: فضل‌بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان و زمخشری، کشاف،

ذیل آیات ۳۳ احزاب و ۶۰ نور.

^{۱۱۹} (۴). احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

^{۱۲۰} (۵). احزاب (۳۳)، آیه ۵۹.

^{۱۲۱} (۶). نور (۲۴)، آیه ۳۱.

نیست؛ چه این که مشارکت سیاسی زنان در اسلام، زمانی به رسمیت شناخته شد و آنان در کنار مردان در بیعت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند که عرف و جامعه آن روزگار، برای زن منزلتی قایل نبودند^{۱۲۲} و در غرب، با چهارده قرن تأخیر آن هم از روی اضطرار و به منظور استفاده ابزاری از احساسات و آراء سیاسی زنان مطرح گردید، بلکه حجاب و پوشش زمانی مطرح است که زن در اجتماع حضور می‌یابد اما به جهت اینکه استفاده ابزاری از او نشود و از مزاحمت‌ها در امان باشد لازم است که در معاشرت با مردان بدنش را بپوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد و مشارکتش در فعالیت‌ها بر اصول انسانی و اسلامی استوار باشد^{۱۲۳}.

پرسی . شیطان جن بود یا فرشته؟ اگر جن بود چگونه در جریان سجده ملائک بر آدم حاضر بود. با توجه به این که خلقت شیطان از آتش است، چگونه به آتش جهنم خواهد سوخت؟

قرآن کریم می‌فرماید: ما به فرشتگان امر کردیم بر آدم سجده کنند و همگان سجده کردند مگر ابلیس: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»^{۱۲۴} ظاهر آیه این است که ابلیس از فرشتگان است اما به چند دلیل معلوم می‌شود که فرشته نبود.

^{۱۲۲} (۱). ممتحنه (۶۰)، آیه ۱۲.

^{۱۲۳} (۲). مرتضی مطهری، پیشین، ص ۷۳؛ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، صص ۴۰۳-۴۰۱.

^{۱۲۴} (۱). سوره کهف (۱۸): آیه ۵۰.

۱. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: شیطان از نوع جن بود و از راه و رسم‌بندگی خدا خارج بود. **فَسَقُّ يَعْنِي خُرُوجَ** از طریق. در جای دیگر خدا می‌فرماید: **«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»**^{۱۲۵} ما جن را از آتش آفریدیم. یا در جای دیگر می‌فرماید: **«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»**^{۱۲۶} شیطان گفت من بهتر از انسانم، چون مرا از آتش خلق کردی و او را از گِل. همه این‌ها نشان می‌دهد که شیطان جن است و از آتش آفریده شده است.

۲. قرآن درباره فرشتگان فرمود: **«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»**^{۱۲۷} فرشتگانی که حریم جهنم را حفظ می‌کنند اهل نافرمانی نیستند چه رسد به فرشتگانی که حریم بهشت را پاسبانی می‌کنند یا فرشتگان عرش الهی. پس فرشته گناه نمی‌کند و شیطان فرشته نبود، این پاسخ بخش نخست سؤال.

اما در پاسخ به قسمت دوم سؤال که چگونه شیطان که از جنس جن بود در جریان سجده ملائک بر آدم حاضر بود، باید گفت اینکه قرآن فرمود: **«قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»**^{۱۲۸} این علامت تغلیب است یعنی اگر صد نفر از یک گروه در جایی باشند ولی در جمع آنها یک نفر غریبه باشد مثلاً نود و نه نفر دانشجو داشته باشیم و یک نفر غیر دانشجو، موقعی که صدا می‌زنیم می‌گوییم دانشجویان بیایند، آن یک نفر هم جزء این‌ها صدا زده می‌شود. در فرهنگ محاوره

^{۱۲۵} (۲). سوره حجر (۱۵): آیه ۲۷.

^{۱۲۶} (۳). سوره اعراف (۷): آیه ۱۲.

^{۱۲۷} (۴). سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

^{۱۲۸} (۵). سوره بقره (۲): آیه ۳۴.

این غلبه کثیر بر قلیل رایج است. شیطان بقدری عبادت کرده بود که در جرگه فرشتگان و همراه آنان بود نه اینکه فرشته باشد.

خلقت اصلی شیطان از آتش است؛ اما عناصر دیگر نیز در تشکّل او دخالت دارد؛ مثل انسان که اصل وجودش از خاک است، ولی عناصر دیگر نیز در وجودش به چشم می‌خورد. خاک به صورت پوست و گوشت در آمده، ولی نیروی حساس و درک کننده‌ای به او افزوده شده است که درد را احساس می‌کند.

اگر کلوخی به کلوخ دیگر زده شود، نرم می‌شود؛ ولی چون درک ندارد، درد ندارد.

اگر همین خاک درک داشت، حتماً درد را احساس می‌کرد.

شیطان نیز همین گونه است؛ یعنی از آتش و نیروی ادراک کننده خلق شده است. کار این نیرو آن است که اگر مؤثری در وجود شیطان اثر گذاشت، آن را درک و احساس کند.

بنابراین، خلقت شیطان از آتش است؛ ولی چون روح و قدرت درک دارد آتش جهنم او را می‌سوزاند.

پرسی . دین زرتشت چگونه دینی است؟ در دانشگاه ما یکی از دانشجویان شدیداً از حقانیت زرتشت دفاع می‌کند. لطفاً اشکالاتی که در مورد زرتشت و دین او وجود دارد، بیان کنید؟ آیا دین زرتشت، دین الهی و توحیدی بوده است؟

در رابطه با آیین زرتشت ابهامات و اشکالات متعددی وجود دارند. برخی از این اشکالات جنبه تاریخی دارند، برخی کلامی و اعتقادی‌اند، بعضی مربوط به وثاقت کتاب آسمانی و اشکالاتی نیز راجع به حوزه‌های اخلاقی و رفتاری و یا نظام اجتماعی و خانوادگی آن مربوط می‌شود. اکنون به اختصار به پاره‌ای از این موارد اشاره می‌کنیم.

اطلاع دقیقی پیرامون زمان پیدایش و ظهور زرتشت به عنوان پیامبر آیین مزیدیستی وجود ندارد. برخی از دانشمندان مانند هوسینگ در اصل وجود او تردید کرده و چون رستم و اسفندیار شخصیتی موهوم دانسته‌اند.^{۱۲۹} بعضی تاریخ‌ظهور او را ۶۰۰ و برخی تا ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد دانسته‌اند. قول مشهور آن است که او ۶۶۰ سال پیش از میلاد پا به جهان گذاشته و سی سال بعد دعوی نبوت کرده و به سال ۵۸۳ ق. م در آتشکده بلخ به دست تورانیان کشته شده است.^{۱۳۰} محل تولد وی نیز مورد بین‌ری، آذربایجان، افغانستان، فلسطین، خوارزم و فارس است.^{۱۳۱} همچنین در مورد این که واقعاً او پیامبری برگزیده از سوی خداست یا نه، اطلاع دقیقی در

^{۱۲۹} (۱). بنگرید: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۲۳۹، قم و تهران: صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۸۳.

^{۱۳۰} (۲). بنگرید:

الف. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۷ و ۵۸.

ب. ابراهیم پورداود، اوستا، ص ۲۸.

ج. دین ایران باستان، ص ۱۸۵.

^{۱۳۱} (۳). بنگرید:

الف. حسین توفیقی، همان، ج ۱۴، ص ۱۸۶.

ب. جان بی‌ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۴۵۳.

ج. دین ایران باستان، ص ۱۸۸.

د. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۱۸۶.

دست نیست و مسلمانان صرفاً به استناد منابع دینی خود- نه با اتکا به ادله تاریخی- با زرتشتیان هم چون اهل کتاب رفتار نموده‌اند^{۱۳۲}. بنابراین فارغ از برخورد اسلام و مسلمانان با پیروان زرتشت و آیین او؛ هیچ دلیلی بر اعتبار و بنیاد الهی آن وجود ندارد و حتی اعراب زیرسلطه ساسانیان نیز آنان را اهل کتاب نمی‌شناختند.^{۱۳۳}

دو. عدم وثاقت کتاب اوستا

کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» نام دارد. قدیمی‌ترین نسخه اوستا که به خط «دبیره» نوشته شده و در دانمارک نگهداری می‌شود مربوط به سال ۱۳۲۵ میلادی^{۱۳۴} یعنی ۱۹۰۸ سال بعد از کشته شدن زرتشت است. بنابراین به احتمال زیاد زرتشتیان حدود ۲۰ قرن کتاب مدون و شناخته شده‌ای نداشته و اگر داشته‌اند اثری از آن در دست نیست. افزون بر آن زرتشتیان اتفاق نظر دارند که اوستا در اصل بسیار بزرگتر از اوستای کنونی بوده است. اوستای کنونی دارای ۸۳۰۰۰ کلمه است و احتمالاً

^{۱۳۲} (۴). برخی برآنند که آنچه در نصوص اسلامی به ویژه در قرآن به عنوان آیین مجوس در ردیف ادیان وحیانی و دارای کتاب در برابر مشرکین قرار گرفته غیر از آیین زرتشتی موجود است و با آن تفاوت‌های اساسی دارد. جهت آگاهی بیشتر در این باره بنگرید: رسول رضوی، بازکاوی تاریخ و آموزه‌های زرتشت (مق)، معارف (ماهنامه)، ش ۴۹.

^{۱۳۳} (۵). بنگرید: همان، ص ۱۸.

^{۱۳۴} (۱). ابراهیم پورداود، اوستا، ص ۴۹، ق: منبع پیشین.

اصل آن دارای ۳۴۵۷۰۰ کلمه، یعنی چهار برابر بوده است^{۱۳۵}.^{۱۳۶} این مسأله آیین زرتشت را با دو مشکل اساسی روبرو می‌سازد.

۱-۲. **تردید در وثاقت کتاب مقدس؛** زیرا کتابی که بیش از نوزده قرن پس از رحلت ابلاغ‌کننده آن گردآوری شود، آن هم براساس نوشته‌های پراکنده‌ای که تواتر تاریخی در مورد آنها ثابت نیست، به شدت اعتبار و وثاقت آن را مخدوش می‌سازد.

برخی نیز برآنند که اوستا در دوره هخامنشی مدون بوده و با حمله اسکندر از میان رفته و یا اسکندر آن را سوزانده است و تا ظهور ساسانیان اثری از اوستای مدون نبوده تا آن که به دستور اردشیر، یکی از روحانیون زرتشتی بار دیگر اوستا مرتب شد.

اما این که بر چه اساسی اوستا بازسازی شده و تا چه اندازه با اوستای اصلی انطباق دارد معلوم نیست.^{۱۳۷}

۲-۲. **اوستا دارای ۵ بخش به نام‌های زیر است:** «یسنا»، «ویسپرد»، «وندیداد»، «یشتها» و «خرده اوستا». قسمتی از «یسنا»، «گاتها» نامیده می‌شود که مشتمل بر

^{۱۳۵} (۲). حسین توفیقی، همان، ص ۵۹.

^{۱۳۶} (۳). کریستن سن بر آن است که علت کاسته شدن از حجم اوستا در دوره ساسانی تمایل خود زرتشتیان به حذف پاره‌ای از افسانه‌ها و اسطوره‌های عامیانه در اوستا نگاشت‌های پیشین بوده است. جهت آگاهی بیشتر بنگرید:

الف. کریستن سن، آرتور امانوئل، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

ب. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۱۸۸.

^{۱۳۷} (۴). بنگرید: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۱۸۷.

ادعیه و معارف دینی و معروف‌ترین قسمت اوستاست. از نظر اوستا پژوهان تنها قسمتی از گاتها به زرتشت تعلق دارد.^{۱۳۸} و بقیه آن به دوران پیش از زرتشت و یا پس از وی تعلق دارد.^{۱۳۹} این مسأله نیز اعتبار اوستا را به عنوان کتاب آسمانی زرتشت مخدوش می‌سازد.

۲-۳. به فرض ثابت شود که اولاً زرتشت پیامبری الهی بوده و ثانیاً آنچه در اوستای کنونی وجود دارد عیناً همان مطالبی است که از زرتشت به یادگار مانده؛ در نهایت مخاطبان را با دینی ناقص مواجه می‌کند که حدود سه چهارم آن از دست رفته است. لاجرم پیامبر دیگری لازم است که نیازهای دینی از دست رفته را جبران و خلاء موجود را پر نماید.

به عبارت دیگر اگر اوستای موجود برای هدایت بشر کافی بود، انزال سه چهارم دیگر لغو و بی‌فایده بود. و اگر کافی نبود چنین نقصی وجود دین و پیامبر دیگر را لازم می‌نماید و بر زرتشتیان نیز لازم می‌شود که به آیین کامل بعدی ایمان می‌آورند.

سه. **نژاد و ملیت گرایی** : نژادپرستی و ملیت گرایی یکی از عوامل منفی راه یافته در آیین زرتشت به ویژه از دوره ساسانی است. این مسأله به آیین یاد شده ویژگی‌های تاریخی و احکام خاصی بخشیده است از جمله:

^{۱۳۸} (۱). بنگرید: تاریخ ادیان، ص ۴۵۴، مقدمه جلیل دوستخواه، بر کتاب اوستا، ج ۱، ص ۱۱. ق: رسول رضوی، بازکاوی تاریخ و آموزه‌های آیین زرتشت.

^{۱۳۹} (۲). بنگرید: هنریک ساموئل ینبرگ، دین‌های ایران باستان، ص ۲، ترجمه سیف الدین نجم آبادی؛ دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، ص ۳۰۴. ق: همان.

۳-۱. اگرچه احتمالاً دعوت زرتشت فراگیر بوده ولی براساس شواهد تاریخی پیروان آن همه آریایی بوده و از نژادهای دیگر چندان کسی به این آیین در نیامده است.^{۱۴۰}

۳-۲. **ملیت گرای** و ناسیونالیسم در «فرآیزدی» به خوبی آشکار است.

فریا خوارنه فروغی است ایزدی، به دل هر که بتابد برتری یابد، پادشاه شود، پیروز گردد یا در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و پیامبر گردد. دو نوع فر در اوستا آمده: *oneray enayariA* (یثریانم خوارنه) و *onerax meneavaK* (فرکیانی) که دومی تا ظهور رسوشیانت همیشه با ایرانیان خواهد بود.^{۱۴۱}

۳-۳. **نژادگرایی** و نظام طبقاتی سبب تجویز و گسترش ازدواج با محارم شده است.

«کرتیر» از بنیانگذاران زرتشتی ساسانی نوشته است: «بسیار ازدواج‌ها میان محرمان برقرار نمودم».^{۱۴۲} این مسأله همواره موجب خرده‌گیری بر آیین زرتشت گردیده است.

۳-۴. **بی‌ارزش‌انگاری جان غیرزرتشتیان؛** در تفکر زرتشتی انسان‌ها به دو دسته:

^{۱۴۰} (۱). زرتشت و آموزش‌های او، ص ۷.

^{۱۴۱} (۲). بنگرید: الف. مرضیه شنکایی، بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۲۷۹، تهران، سروش، چاپ اول، ۱۳۸۱.

ب. پورداد، یشت‌ها، ج ۲، ص ۳۱۰.

^{۱۴۲} (۳). هاشم رضی، ج ۱، ص ۴۵.

مزدپرستان (زرتشتیان) و دیوپرستان (نازرتشتیان) تقسیم می‌شوند.

در این آیین اگر پزشکی در پی آموزش جراحی است باید تمرین خود را بر دیوپرستان آغاز کند. اگر سه دیوپرست به دست او مرد، دیگر نباید بر مزدپرستان پزشکی کند.^{۱۴۳}

۳-۵. انحصارگرایی؛ یکی از ویژگی‌های نظام اجتماعی زرتشتی سامانی انحصارگرایی در قدرت، ثروت و دانش در طبقات فرادست است.

آموزش در انحصار موبدان و کاهنان بوده و طبقات فرودست به کلی از آموختن دانش محروم بودند تا آن جا که گفته‌اند: «موبد را باید لغت پهلوی غیر را نیاموزد چه یزدان به زرتشت گفته است که این علم را به فرزندان خود^{۱۴۴} تعلیم کن».^{۱۴۵}

چهار. نظام طبقاتی

جامعه ساسانی و آیین زرتشت پیوندی دو سویه دارند. از طرفی آیین ساسانی شکل خاص و ویژه‌ای به این آیین بخشیده به طوری که برخی از پژوهشگران زرتشتی موجود را شدیداً متأثر از ساسانیان دانسته‌اند. از طرف دیگر جامعه

^{۱۴۳} (۴). ونیداد، فرگرد هفتم، بند ۳۷ و ۳۸.

^{۱۴۴} (۱). و به عبارتی به طبقه خود.

^{۱۴۵} (۲). دبستان المذاهب، ص ۱۱۱.

ساسانی نماد جامعه مطلوب و مورد نظر آیین زرتشت شناخته می‌شود.^{۱۴۶} چنین جامعه‌ای شدیداً مورد حمایت و حفاظت آموزه‌ها و پیشوایان زرتشتی بوده است.

در این نظام جامعه از چهار طبقه متمایز تشکیل شده بود:

۱. آژون (روحانیون)، ۲. ارتش تاران،

۳. کشاورزان، ۴. صنعتگران^{۱۴۷}.

در این نظام اولاً طبقات وضعیت سربسته‌ای داشته و به هیچ روی امکان ترقی از طبقه‌ای به طبقه دیگر وجود نداشت. ثانیاً طبقات فراتر امتیازات فراتر و طبقات فرودست محدودیت‌های بیشتری داشتند و جز کار و بردگی بهره‌ای نصیب شان نمی‌شد. ثالثاً امتیازات و محرومیت‌های طبقاتی جنبه ارثی داشت و نسل به نسل به اجبار و بدون امکان تغییر تداوم می‌یافت.

پنج. افسانه گرایی و بت پرستی

وجود افسانه‌های خردگریز در اوستا یکی از ضعف‌های آیین و کتاب مقدس زرتشتی است.

^{۱۴۶} (۳). بنگرید: رسول رضوی، همان ص ۲۰.

^{۱۴۷} (۴). بنگرید:

الف. عبدالعظیم رضایی، زین‌العابدین آذرخش، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۲، ص ۱۰۶.

ب. اوستا، یسنا، ۱۷/۱۹.

۸۲

کریستن سن افسانه خلقت را بر اساس اوستای ساسانی چنین نقل می‌کند:

«... عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است. در سه هزار سال نخستین عالم، اوهرمزد (یا عالم روشنی) و اهریمن (یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام می‌زیسته‌اند. این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده، فقط از جانب چهارم به یکدیگر محدود می‌شده‌اند. دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و هوا فاصله آنها بوده است. مخلوقات اورمزد در این سه هزار سال در حال امکانی بودند، سپس اهریمن نور را دیده درصدد نابود کردنش برآمد. اوهرمزد که از آینده آگاهی داشت مصافی به مدت نه هزار سال با وی طرح افکند. اهریمن که فقط از ماضی آگاه بود رضا داد. آن گاه اوهرمزد به او پیشگویی کرد که این جدال با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. از استماع این خبر اهریمن سخت متوحش شد و مجدداً به عالم تاریکی درافتاد و سه هزار سال در آنجا بی‌حرکت بماند. اوهرمزد در این فرصت دست به آفرینش جهان زد و چون کار خلقت به پایان رسید، گاو را بیافرید که موسوم به گاو نخستین است. پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد به نام گیومرد (کیومرث) که نمونه نوع بشر بود. آنگاه اهریمن به آفریدگان او حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و هوام ضاره را بیافرید.

اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو گیومرد را بکشت اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود چهل سال بعد گیاهی رست که اولین زوج آدمی به اسم مشیگ و مشیانگ از او بیرون آمد. دوره آمیزش نور و ظلمت که آن را گمیزشن گویند شروع شد. انسان در این **جنگ خیر**

و شر به نسبت اعمال نیک یا بد خود از یاران نور یا از اعوان ظلمت شمرده می‌شود».^{۱۴۸}

افسانه‌گرایی در زرتشتی‌گری دوره ساسانی به بنیادی‌ترین مبانی اعتقادی یعنی خداباوری نیز راه یافته است. علیرغم آن که گفته‌اند زرتشت خدای مجرد را باور داشته، اما خدای زرتشتی ساسانی دارای شکل و ریش و عصا و تاج است و هنوز که هنوز است با چنین شمایل انحطاط و تجسم یافته‌ای به عنوان آرم ملی بر روی تابلوی بسیاری از مؤسسات زرتشتی عصر حاضر به چشم می‌خورد و خدا را به صورت بتی بسان یک پادشاه نشان می‌دهد.^{۱۴۹} در این آیین آتش، دختر خدا شناخته می‌شود^{۱۵۰}؛ گاو به ویژه گاو نر تقدس ویژه می‌یابد. در افسانه خلقت، اول مخلوق زمینی فرض می‌شود و با گیومرد (کیومرث) به درجه شهادت نائل می‌گردد و بول آن از آب پاک‌کننده‌تر است!^{۱۵۱}

شش. احکام خردستیز و غیرعملی

افزون بر احکامی که در لابه‌لای مطالب پیشین اشاره شد احکام خردستیز دیگری در آیین زرتشتی وجود دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

^{۱۴۸} (۱). همان، ص ۱۶۸، ۱۶۹.

^{۱۴۹} (۱). جهت آگاهی بیشتر بنگرید: شهید مطهری، همان، ص ۱۹۵-۱۹۲.

^{۱۵۰} (۲). ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۸.

^{۱۵۱} (۳). بنگرید:

الف. شهید مطهری، همان، ص ۱۹۸-۱۹۶.

ب. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۷.

۶-۱. تقدیس سگ؛ در وندیداد سگ مقام بسیار بالایی دارد به طوری که اگر کسی استخوان سخت و ناجویدنی به آن بدهد یا آن را بترساند گرفتار مجازات پشوتنو^{۱۵۲} یعنی مرگ ارزان که با دادن تاوان بخشوده نمی‌شود^{۱۵۳} دارد.

نیز اگر کسی سگ آبی را بکشد باید ده هزار بسته هیزم سخت خشک، ده هزار هیزم نرم خشک از چوب‌های خوش بو، ده هزار برس (شاخه‌های تازه بریده شده)

ده هزار شیر پاک و ... را به روان سگ آبی بدهد. پس ده هزار مار، ده هزار سگ نما (گربه)، ده هزار سنگ پشت، ده هزار قورباغه‌ای که در خشکی زندگی می‌کند، ده هزار موردانه کش، ده هزار مورگودال کن، ده هزار کرم خاکی، ده هزار مگس را کشته و ده هزار گودال ناپاک را پُر کند^{۱۵۴} و ده‌ها کار دیگر که انسان از شنیدن آن حیران می‌شود.^{۱۵۵} و نیز مجازات کسی که پیکر مرده سگی را بر زمین اندازد دو هزار ضربه شلاق است.^{۱۵۶}

^{۱۵۲} (۴). وندیداد، فرگرد، پانزدهم، بند ۶-۵.

^{۱۵۳} (۵). همان، بند ۱.

^{۱۵۴} (۱). همان، بند ۱ تا ۱۸.

^{۱۵۵} (۲). نگا:

الف. دارمستتر، مجموعه قوانین زردشت، ترجمه موسی جوان، ص ۲۱۱ و ۲۲۳.

ب. سید حسن حسینی (آصف)، درجات گناه، تاوان و پَت در دین زرتشتی (مق) هفت آسمان (فصلنامه)، ش ۲۸،

سال هفتم، زمستان ۸۴.

^{۱۵۶} (۳). وندیداد، فرگرد ششم، بند ۲۵-۲۴. ق: رسول رضوی، بازکاوی تاریخ و آموزه‌های زرتشت.

۶-۲. احکام بانوان؛ در اصطلاح وندیداد کلمه «دشتان» به معنی قاعدگی، عادت ماهانه زنان کاربرد دارد و احکام بسیار پیچیده و سختی به دنبال دارد، چنین زنی باید دور از دیگران و در «دشتانستان» که جایی متروک و دور از آتش و آب و مردمان است ساکن شود.^{۱۵۷} در ظرف‌های فلزی کم بها به او غذای می‌دهند لکن باید غذای کم بخورد تا نیرو نگیرد.^{۱۵۸} بعد او را با گمیز (ادرار گاو) در دو گودال شستشو می‌کنند سپس در گودال سوم با آب شستشو می‌شود.^{۱۵۹} و در تابستان باید ۲۰۰ مورچه بکشد و اگر زمستان بود باید ۲۰۰ حشره گزنده و آسیب رسان را از بین ببرد.^{۱۶۰} حال اگر زنی بچه مرده به دنیا آورد باید او را در آلونکی دور از آب و آتش و مردم حبس کرد، او باید ۳ یا ۶ یا ۹ جام گمیز «ادرار گاو» بنوشد تا رحم او پاک شود. بعد از آن می‌تواند شیر گرم مادیان گاو را بنوشد ولی نمی‌تواند آب بنوشد. تا ۳ شب باید به این گونه

بماند بعد از ۳ شب تن و جامه خود را با گمیز آمیخته با خاکستر و آب در کنار ۹ گودال بشوید بعد تا ۹ شب بدین منوال تنها می‌ماند. بعد از آن تن و جامه خویش را با ادرار گاو و آب می‌شوید تا پاک شود»^{۱۶۱}.

۶-۳. منع دفن مردگان؛ در آیین زرتشتی خاک و آتش پاک و مقدسند و به همین دلیل از سوزاندن و دفن مردگان جلوگیری می‌شود.^{۱۶۲} و جسد مرده را در دخمه یا

^{۱۵۷} (۴). وندیداد، فرگرد شانزدهم، بند ۲۴-۲۵.

^{۱۵۸} (۵). وندیداد فرگرد شانزدهم، بند ۱-۵.

^{۱۵۹} (۶). همان، بند ۶.

^{۱۶۰} (۷). همان، بند ۱۲.

^{۱۶۱} (۱). همان، ق: رسول رضوی، بازکاوی تاریخ و آموزه‌های زرتشت.

بالای بلندی باید گذاشت تا خوراک حیوانات و پرندگان شود^{۱۶۳} و کیفر کسی که مرده‌ای را در زمین دفن کند و یک سال در زمین بماند دو هزار تازیانه است^{۱۶۴} و اگر دو سال بماند هرگز حتی با توبه یا جریمه و کفاره تطهیر نمی‌شود.^{۱۶۵}

هفت. پیشگویی‌های غیرواقع

براساس «هزاره گرای زرتشتی»^{۱۶۶} انتظار ظهور سه منجی از نسل زرتشت مطرح است که یکی پس از دیگری جهان را پر از عدل و داد خواهند کرد:

الف. هوشیدر، ۱۰۰۰ سال پس از زردشت.

ب. هوشیدرماه، ۲۰۰۰ سال پس از زرتشت.

ج. سوشیانس (سوشیانت) ۳۰۰۰ سال پس از زردشت که با ظهور او جهان پایان می‌یابد.^{۱۶۷}

^{۱۶۲} (۲). بنگرید:

الف. فرهنگ ادیان جهان، ص ۲۸۶.

ب. محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۵۳ و ۵۴.

ج. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

^{۱۶۳} (۳). ونیداد، فرگرد هشتم، بند ۴۵-۴۴؛ این مسأله بیش از نیم قرن است که توسط دولت‌های ایران و هند به جهت حفظ بهداشت عمومی ممنوع شده است.

^{۱۶۴} (۴). همان، فرگرد هشتم، بند ۲۵.

^{۱۶۵} (۵). همان، ۳/ ۳۹ ق: رسول رضوی، بازکاوی تاریخ و آموزه‌های آیین زرتشت.

^{۱۶۶} (۶). *Zoroastrian Millennialism*.

^{۱۶۷} (۷). حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۱.

اکنون نسبت به فرد سوم نمی‌توان پرسش کرد؛ چرا که هنوز پنج قرن به آمدنش باقی است؛ اما نسبت به دو فرد نخست این سؤال مطرح است که آنان کی و چگونه ظهور کرده‌اند و کارکرد آنها در بسط عدل جهانی چه بوده و چرا در تاریخ نام و یادی از آن مصلحان که بنابر ادعا باید جهان را پر از عدل و داد کرده باشند به چشم نمی‌خورد؟

هشت. ستم موبدان و اسلام‌گرایی ایرانیان

یکی از واقعیات بزرگ تاریخی گرایش سریع و آزادانه ایرانیان زرتشتی به اسلام، پس از فتح ایران است. این مسأله در شرایطی رخ داد که مسلمانان با زرتشتیان هم چون اهل کتاب رفتار نموده و آنان را کاملاً در مسائل دین‌شان آزاد گذاشته بودند؛ اما سیل خروشان اسلام‌گرایی ایرانیان نشانگر برتری واضح و روش این دین در نظر آنان، نسبت به آیین پیشین است.

دکتر صاحب‌الزمانی در این باره می‌نویسد: «توده‌های مردم نه تنها در خود در برابر جهان‌بینی و ایدئولوژی ضد تبعیض طبقاتی در اسلام مقاومتی احساس نمی‌کردند، بلکه درست در آرمان آن همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک و خون خریدار و جان‌نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرن‌ها در خود احساس می‌کردند».^{۱۶۸}

^{۱۶۸} (۱). ناصرالدین صاحب‌الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۲۵۵.

بخشی از ستم موبدان را در احکام ظالمانه‌ای می‌توان یافت که آشکارا در جهت تأمین منافع انحصاری موبدان است. از این جمله است پاره‌ای از احکام کیفری.

به عنوان مثال افزون بر آنچه در بند ششم پیرامون مجازات کشنده سگ آبی گفته آمد به احکام شگفت‌تری برمی‌خوریم. در وندیداد اوستا فرگرد ۱۴ بند ۸ به بعد آمده است:

۸-۱. شخص گناهکار باید برای آمرزش روان تمام اسباب و لوازم مورد نیاز و مربوط به انجام مراسم دینی برای آثروَن (اوستا: a) (navrua یا a) (navar) پهلوی:

norsa

(موبد روحانی نگهبان آتش در آتشکده) را به مردان اشو (موبدان و مردان مقدس) به عنوان کفاره بدهد (۸ / ۱۴).

۸-۲. گناهکار می‌بایست کلیه لوازم و ساز و برگ یک مرد سپاهی و جنگی اعم از نیزه، کارد (شمشیر)، گرز، کمان، زین، فلاخن، زره، سپر و غیره را به عنوان کفاره به مردان اشو بدهد (۹ / ۱۴)؟!

۸-۳. گناهکار باید تمام لوازم و اسباب مورد نیاز یک کشاورز، شبان و یک مرد برزگر را به مدان اشو به عنوان کفاره گناه بدهد (۱۱ - ۱۴ / ۱۰).

این ابزارها عبارتند از: یک عدد خیش با یوغ، یک عدد اسباب گاو رانی، دو هاون سنگی، یک عدد آسیاب دستی برای آرد کردن گندم و یک بیل؟!

۸-۴. او باید یک نهر (جوی) آب، یک قطعه زمین حاصلخیز و مرغوب به اندازه‌ای که آب دو جوی برای آبیاری آن کفایت کند و آب تا دورترین نقاط آن پیش برود، برای مردان اشو فراهم کند (۱۳-۱۲ / ۱۴)؟!؟

۸-۵. او باید یک خانه اربابی با گاوستانی (طویله) دارای نه پرچین، نه حصار، نه نوع علوفه را جهت کفاره گناه به مردان اشو بدهد. خانه باید دارای دوازده راهرو در قسمت بالا و نه راهرو در قسمت وسط و شش راهرو در قسمت پایین باشد.

او همچنین باید یک رختخواب خوب با لحاف و بالش به مردان اشو و پاک بدهد (۱۴ / ۱۴)؟!؟

۸-۶. مرد گناهکار موظف است که دختر باکره، جوان و سالم خود را با جهیزیه و نقدینه‌ای از زیورآلات زینتی و طلاجات برای مردان اشو به ازدواج دهد. البته این دختر باید خواهر پانزده ساله خود را نیز همراه گوشواره (جهیزیه) برای مردان اشو بیاورد (۱۵ / ۱۴)؟!؟

۸-۷. همچنین این مرد موظف است هفت رأس رَمه ریز در دوبار به مردان اشو و نیکوکار تقدیم کند. او باید هفت عدد سگ در دوبار پرورش دهد. او باید هفت عدد پل روی آب در دو بار بنا کند. او باید نه عدد باغ خرابه در دو بار تعمیر و مرمت کند.

او باید نه عدد سگ را که در پوست یا گوش گرفتار کک و شپش و همه ناخوشی‌هایی که به تن سگ روی می‌آورد، پاک کند و درمان بخشد. او باید نه مرد

نیکوکار را در دوبار به خوراکی سیر از گوشت، نان و شراب اطعام کند (۱۷-۱۶)/

۱۶۹!؟(۱۴)

براساس مستندات تاریخی از این راه‌ها ثروت‌های هنگفتی به چنگ آمده و انباشته شده و سپس در نبردهای مختلفی به غارت رفته است.^{۱۷۰}

چنانکه گذشت؛ از نظر تاریخی در بنیاد دین زرتشت ابهامات زیادی وجود دارد و برای اولین بار مسلمانان به استناد پاره‌ای از نصوص دینی آنان را اهل کتاب آسمانی به حساب آوردند. بنابراین احتمال دارد دین زرتشت، در اصل از ادیان آسمانی بوده اما در طول تاریخ دچار تحریف‌ها و دگرگونی‌هایی شده است.^{۱۷۱}

بر این اساس علی‌القاعده دین زرتشت باید در اصل توحیدی بوده و سپس به ثنویت پیش از خود بازگشته است. «اوستا» ی موجود نیز در این باره ابهام دارد؛

زیرا قسمت‌های مختلف این کتاب، تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد. بخش «وندیداد» اوستا صراحت در ثنویت دارد؛ ولی از بخش «گاتاها» چندان دوگانگی فهمیده نمی‌شود. به علت همین تفاوت و اختلاف بزرگ برخی برآنند که اوستای

^{۱۶۹} (۱). جهت آگاهی بیشتر بنگرید: درجات گناه، تاوان و پَت در دین زرتشتی، سید حسن حسینی (آصف) (مق)،

هفت آسمان (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب) ش ۲۸ زمستان ۱۳۸۴، صص ۲۱۶-۲۲۰.

^{۱۷۰} (۲). بنگرید: همان، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

^{۱۷۱} (۳). برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید:

الف. جلال الدین آشتیانی، زرتشت.

ب. داود الهامی، چهره زرتشت در تاریخ.

پ. مترجم مازندی، پارسیان اهل کتابند.

موجود اثر یک نفر نیست؛ بلکه هر بخش آن از یک شخص است و نفوذ ثنویت در آن، از ناحیه سوابق دو خدا انگاری در نژاد آریا، قبل از زرتشت بوده است.

از طرف دیگر «گاتاها» را نیز نمی‌توان ملاک توحیدی انگاشتن آیین زرتشت قرار داد، زیرا توحید کامل شامل امور زیر می‌شود:

۱. توحید ذاتی؛ یعنی یکتایی و یگانگی خداوند.

۲. توحید صفاتی؛ یعنی یگانگی ذات و صفات الهی و عدم اتصاف خداوند به وصفی زاید بر ذات.

۳. توحید افعالی؛ یعنی این که تنها فاعل مستقل خداوند است؛ و خالق و پروردگاری جز خداوند در دار هستی وجود ندارد.

۴. توحید در عبادت و پرستش؛ حداکثر آنچه به استناد «گاتاها» می‌توان گفت این است که زرتشت طرفدار «توحید ذاتی» بوده است؛ یعنی، تنها یک موجود را قائم به ذات و غیر مخلوق می‌دانسته و آن «آهورمزدا» است.

در نتیجه این انگاره همه موجودات دیگر حتی اهریمن (انگره مثنیو) آفریده آهورمزدا است. به عبارت دیگر احتمالاً زرتشت برای درخت هستی، بیش از یک ریشه قائل نبوده است. اما- به حسب مدارک تاریخی- از نظر خالقیت، کاملاً ثنوی است؛ زیرا از تعلیمات آن استفاده می‌شود که قطب مخالف «انگره (خرد خبیث)، «سپنت مثنیو» (خرد مقدس) است. سپنت مثنیو، منشأ اشیاء نیک است؛ یعنی، همان

اشیائی که خوب است و می‌بایست آفریده بشود. اما انگره مئنیو یا اهریمن، منشأ اشیاء بد است؛ یعنی، منشأ اشیائی که نمی‌بایست

آفریده شود و آهورامزدا یا سپنت مئنیو مسئول آفریدن آنها نیست؛ بلکه انگره مئنیو مسئول آفریدن آنها است. از طرف دیگر زرتشت هرگز نتوانست دوگانه‌پرستی و شرک در پرستش را ریشه‌کن سازد و به گونه‌های مختلف آیین او گرفتار شرک و انحطاط شده است.^{۱۷۲} بنابراین اگر گاتاها را- که اصیل‌ترین، معتبرترین و توحیدی‌ترین اثری است که از زرتشت باقی مانده است- ملاک قرار دهیم، زرتشت را در شش و پنج خیر و شر، و اینکه نظام موجود، نظام احسن نیست و با حکمت بالغه جور نمی‌آید، گرفتار می‌بینیم. این جهت، او را از پیامبران آسمانی، جدا می‌سازد. مگر آن که همه اینها تحریفات و اضافات پس از زرتشت باشد و دین حقیقی او مشتمل بر همه مراتب توحید بوده و اکنون از میان ما غایب است.^{۱۷۳}

دفتر دوازدهم (ادیان و مذاهب) ؛ ص ۵۶

^{۱۷۲} (۱). جهت آگاهی بیشتر پیرامون گونه‌های شرک در آیین زرتشت ر. ک:

الف. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، صص ۲۰۰-۲۳۶، تهران: صدرا.

ب. سید محمد حسین حسینی طهرانی، الله شناسی، ج ۳، صص ۸۳-۱۱۰، مشهد: علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ه. ق.

^{۱۷۳} حمیدرضا شاکرین، دفتر دوازدهم (ادیان و مذاهب) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، اجلد، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: ششم، ۱۳۸۹.

پرسی در برابر گفته پاپ که اسلام را دین خشنونت و مسیحیت را آیین صلح و صفا معرفی کرده و معتقد است که اسلام با زور شمشیر پیش رفته چه می‌گویید؟

در این رابطه توجه به چند نکته ضروری است:

یک. اسلام و مبانی صلح بشری: صلح در اسلام مسأله‌ای اصیل و ریشه‌دار است و پیوندی ناگسستنی با طبیعت اسلام و نظریه عمومی و کلی آن درباره جهان و زندگی انسان دارد. اسلام دین همبستگی و وحدت و یگانگی بزرگ در سراسر جهان عظیم و پهناور است.

آموزه توحید، قرار داشتن همه هستی در تحت تدبیر واحد و حکیمانه الهی، پیوند نسلی همه آدمیان به یک پدر و مادر و اشتراک خانوادگی همه انسان‌ها، حرکت جهان و انسان به سوی غایت واحد الهی، وجود فطرت یگانه خداجو و کمال‌خواه در همه انسان‌ها، استوارترین بنیادهای نظری صلح و همبستگی جهانی است.

دو. قرآن، منشور صلح جهانی: چشم‌انداز کلی و راهبرد اساسی قرآن درباره صلح و هم زیستی را می‌توان در آیات زیر جستجو نمود:

(۱) **قرآن مجید** به صراحت جنگ‌افروزی را مذمت و منشأ آن را فساد و تباهی می‌داند: «و چون حاکمیت یابد [با جنگ و خونریزی] در راه فساد در زمین می‌کوشد و زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازد».^{۱۷۴}

(۲) **قرآن** بر آن است که خداوند فرونشاننده آتش **جنگ** است: «هرگاه آتش **جنگ** برافروزند، خداوند آن را فرومی‌نشاند. آنان در زمین فساد می‌گسترند، اما خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد».^{۱۷۵}

(۳) **قرآن** به صلح و زندگی مسالمت‌آمیز دعوت می‌کند: «ای مؤمنان! همگی از در صلح و آشتی درآیید؛ و از گام‌های شیطانی پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست».^{۱۷۶}

قرآن همچنین اهل کتاب را به اصول مشترک که بزرگترین بنیاد و زیر ساخت همزیستی مسالمت‌آمیز است فرامی‌خواند: «بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یکتا را نپرستیم و چیزی را

^{۱۷۴} (۱) \. «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْخَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» \ E. (بقره (۲)، آیه ۲۰۵).

^{۱۷۵} (۱) \. «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» \ E. (مائده (۵) آیه ۶۴).

^{۱۷۶} (۲) \. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» \ E. (بقره (۲)، آیه ۲۰۸).

همتای او قرار ندهیم؛ و کسی از ما، دیگری را، جز خدای یگانه، به پروردگاری نپذیرد».^{۱۷۷}

(۴) قرآن هر گونه تعدی، تجاوز و ستمگری را محکوم و از آن نهی می‌نماید:

«تعدی و تجاوز نکنید، زیرا خداوند ستم‌پیشگان و تجاوزگران را دوست ندارد».^{۱۷۸}

(۵) قرآن هر گونه نابرابری نژادی، قومی و ذاتی انسان‌ها را، که زمینه زیاده‌خواهی و تجاوزگری است، نفی نموده و تنها ملاک برتری را درستکاری و پاسداشت فضیلت‌های اخلاقی و انسانی می‌داند: «ای آدمیان! ما شما را از یک مرد و زن آفریده و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این امور ملاک

امتیاز نیست)، همانا گرامی‌ترین شما نزد پروردگار پارساترین شماست، به درستی که خداوند دانا و آگاه است».^{۱۷۹}

(۶) قرآن تأکید می‌کند که هرگاه گروهی از کفار واقعاً بی‌طرفی برگزیده و در پی مسالمت باشند، مسلمانان بر آنان سلطه‌ای نداشته و حق جنگیدن با آنها را ندارند.

^{۱۷۷} (۳). «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَكَمَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَكَمَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» E. (آل عمران (۳)، آیه ۶۴).

^{۱۷۸} (۴). «وَمَا تَعْدُوا أَنَّ اللَّهَ لَأُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ» E. (بقره (۲)، آیه ۱۹۰؛ مائده (۵)، آیه ۸۷؛ و مشابه آن اعراف (۷)، آیه ۵۵).

^{۱۷۹} (۱). «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» E. (حجرات (۴۹)، آیه ۱۳).

«پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما پیکار نمودند، بلکه پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید».^{۱۸۰}

قرآن در جای دیگر، ضمن تأکید بر آمادگی دفاعی، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که اگر دشمنان به صلح گرایند از صلح و آشتی استقبال کند. «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خداوند توکل کن، که او شنوا و داناست».^{۱۸۱}

(۷) **قرآن** صلح و صفا و صمیمیت را برای بشر مایه خیر و نیکبختی می‌داند:

«صلح و آشتی بهتر است».^{۱۸۲} از همین رو **قرآن مجید** در موارد متعددی به ایجاد صلح و امنیت، وفاق و دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز فرمان می‌دهد.^{۱۸۳}

(۸) رویکرد اساسی **قرآن** نیک‌رفتاری با هم‌نوعان است هر چند از کفار باشند، مشروط بر آن‌که آنان نیز به اصول همزیستی مسالمت‌آمیز پای‌بند و متعهد باشند:

^{۱۸۰} (۲) \. اِنْ اِنَّا اَعْتَزَلُوْكُمْ فَلَمْ يَغَاتِبُوْكُمْ وَ الْقَوَا اَلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا \. E (نساء) (۴)، آیه (۹۰).

^{۱۸۱} (۳) \. اِنْ وَّ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنِحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ \. E (انفال) (۸)، آیه ۶۱؛ نیز بنگرید: بقره (۲)، آیه ۱۹۲ و ۱۹۳).

^{۱۸۲} (۴) \. اِنْ وَّ اَلصَّلٰحُ خَيْرٌ ... \. E (نساء) (۴)، آیه ۱۲۸) این آیه اگر چه در مورد روابط خانوادگی است اما قابل تعمیم به همه حوزه‌های روابط انسانی و اجتماعی است.

^{۱۸۳} (۵) (انفال) (۸)، آیه ۱؛ حجرات (۴۹)، آیات ۹ و ۱۰ و ...

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد».^{۱۸۴}

(۹) قرآن هرگونه فشار و اجبار در پذیرش دین و دعوت اسلامی را مردود انگاشته و به صراحت اعلام می‌کند «هیچ اجباری در دین نیست؛ زیرا هدایت و رشد، از گمراهی روشن شده است».^{۱۸۵}

از دیدگاه قرآن وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ پیام روشن الهی است. «بر پیامبر نیست مگر رساندن آشکار».^{۱۸۶} در این راستا پیامبر هیچ سلطه و قدرت اجبار و اکراهی ندارد.

«پس تذکر ده که تو فقط تذکردهنده‌ای، تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی».^{۱۸۷}

^{۱۸۴} (۶). ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ E، (ممتحنه (۶۰)، آیه ۸).

^{۱۸۵} (۱). ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ E، (بقره (۲)، آیه ۲۵۶).

^{۱۸۶} (۲). ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ E، (نور (۲۴)، آیه ۵۴؛ عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۸؛ نیز بنگرید: آل‌عمران (۳)، آیه ۲۰؛ مائده (۵)، آیه ۹۲ و ۹۹؛ رعد (۱۳)، آیه ۴۰؛ نحل (۱۶)، آیه ۳۵ و ۸۲؛ یاسین (۳۶)، آیه ۱۷؛ شوری (۴۲)، آیه ۴۸؛ تغابن (۶۴)، آیه ۱۲).

^{۱۸۷} (۳). ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٌ﴾ E، (غاشیه (۸۸)، آیه ۲۱ و ۲۲).

از آنچه گذشت به خوبی روشن می‌شود که: اولاً، در چشم‌انداز قرآن، صلح یک «قاعده» است، و جنگ «استثنا»؛ ثانیاً، لشکرکشی و نبرد در راه تحمیل عقیده و اجبار در پذیرش دین در منطق قرآن مردود و بی‌اساس است.

سه. صلح در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

از دیگر اموری که در آشنایی با چشم‌انداز اسلامی پیرامون مسأله جنگ و صلح مفید و مؤثر می‌باشد آشنایی با خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره رفتاری آن حضرت است. آنچه آشکارا در آینه تاریخ می‌توان دید این است که سماحت و گذشت، حسن خلق و معاشرت نیکو از بارزترین ویژگی‌های پیامبر بزرگوار اسلام بوده است.

قرآن مجید شیوه رفتاری آن حضرت را چنین توصیف می‌کند: «به راستی تو دارای اخلاقی عظیم و تحسین‌برانگیز هستی»^{۱۸۸}.

در رابطه با دلسوزی و مهربانی انتھاناپذیر حضرتش می‌فرماید: «به یقین برای شما پیامبری از خودتان آمد که در رنج افتادن شما برای او دشوار است.

به جدّ خواستار هدایت شماست و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان می‌باشد».^{۱۸۹}

^{۱۸۸} (۴) \. اِنَّ وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ \ E (قلم ۶۸)، آیه ۴.

^{۱۸۹} (۱) \. اِنَّ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ \ E (توبه)

(۹)، آیه ۱۲۸.

از دیدگاه قرآن یکی از رموز اساسی گسترش اسلام و گرایش سریع و شدید همگانی به سوی آیین خاتم همان اخلاق نیکو و رفتار کریمانه پیامبر بوده است:

«پس به برکت رحمت خداوند با آنان نرم‌خو و مهربان شدی و چنانچه تندخو و سخت‌دل بودی هر آینه از گرد تو پراکنده می‌شدند»^{۱۹۰}. حضرتش در تمام عمر شریف خود هرگز به کسی دشنام نگفت، سخن بیهوده بر زبان نیاورد، آه دردمندان را می‌شنید، به فریاد اعتراض‌گران گوش فرامی‌داد، و هر اعتراضی را به نیکی پاسخ می‌فرمود. سخن کسی را قطع نمی‌کرد. فکر آزاد را سرکوب نمی‌کرد، اما خطای در اندیشه و کردار را با منطق استوار و بیانی شیرین و دلنشین روشن می‌ساخت.

بر زخم‌های دل‌شکستگان مرهم می‌نهاد. رقیق‌القلب بود و از رنج دیگران آزرده خاطر می‌گشت.^{۱۹۱}

او با دشمنان خویش نیز با سعه‌صدر و عطوفت برخورد می‌نمود. سنت رفتاری پیامبر عظیم‌الشان اسلام گواه بر این است که، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان آن حضرت، حتی یک جنگ تجاوزگرانه نداشته‌اند، بلکه همه جنگ‌های پیامبر دفاعی محض و در پاسخ به تجاوزات و پیمان‌شکنی‌های دشمنان دین بوده است.^{۱۹۲}

^{۱۹۰} (۲). آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

^{۱۹۱} (۳). «أَلَمْ نَجْعَلِ لَكَ قَلْبًا رَحِيمًا مِّنْ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَنِ أَنْفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ...» E. (آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹).

^{۱۹۲} (۴). محمصانی صبحی، القانون و العلاقات الدولیه فی الاسلام، ص ۱۷۷، بیروت؛ دارالعلم ۱۳۹۲.

۱۰۰

سید قطب می‌نویسد: «حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ گاه نسبت به مردم راه ظلم را نمی‌پیمود، تنها خواسته‌اش از مردم این بود که گفتارش را بشنوند، که اگر دل‌هایشان

نرم و متمایل به خدا گردید، ایمان بیاورند. و چنانچه دل‌هایشان را قساوت فراگرفت و گمراهی بر آن چیره گردید، کارشان موکول به خدا باشد. اما مردم آن طوری که محمد صلی الله علیه و آله با آنها سازش می‌کرد، با وی سازش نداشتند و راه دعوت صلح جویانه‌اش را باز و آزاد نمی‌گذاشتند، و آزادی پیروانش را محترم نمی‌شمردند؛ به آنها اذیت‌ها می‌کردند و آنها را از خانه و وطن‌شان بیرون می‌نمودند و هر کسی که آنها را می‌یافت، به قتل می‌رساندند. بدون داشتن هیچ‌گونه منطق قانع‌کننده‌ای مانع دعوت و تبلیغ آنها می‌شدند و نمی‌گذاشتند منطق آنها به گوش همگان برسد. در این وقت بود که اسلام توسط به قوه قهریه را برای دفاع از مبدأ اساسی پیشرفتش، که عبارت از آزادی دعوت و عقیده است، جایز شمرد»^{۱۹۳}.

پیامبر با هر کس که به او پیشنهاد صلح می‌داد، پیمان صلح برقرار می‌کرد و هر کس با او پیمانی می‌بست با او نمی‌جنگید، مگر آن‌که آنان عهدشان را می‌شکستند، و علیه مسلمین به نبرد پرداخته و یا با دشمنان حربی مسلمین همکاری می‌کردند. از این قبیل است جنگ با یهود بنی‌قریظه که با حضرت پیمان بستند ولی دیری

^{۱۹۳} (۱). سید قطب، زیر بنای صلح جهانی، ترجمه خسروشاهی و قربانی، ص ۵۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۱۰۱
نپایید که عهد خود را نقص نموده و با احزاب مختلف، در جنگ «خندق» علیه مسلمین وارد کارزار شدند.

شیخ جواد بلاغی می‌نویسد: «قاعده اولیه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله صلح بوده است، هرگاه که کفار متمایل به صلح و مسالمت و زندگی طبیعی بودند با آنان مسالمت‌جویانه رفتار می‌کرد، حتی با وجود آگاهی آن حضرت به اینکه در صورت نبرد پیروز و غالب است»^{۱۹۴}.

بر خلاف تبلیغات سوء دشمنان رشد و بالندگی اسلام بیش از هر چیز در گرو اخلاق فاضله و روش بشر دوستانه پیامبر بوده است، تا آنجا که گفته‌اند:

«شمار کسانی که پس از صلح حدیبیه به اسلام گرویده‌اند، بیش از همه کسانی است که ظرف بیست سال پیش از آن مسلمان شده بودند»^{۱۹۵}.

در سیره پیامبر هیچ‌گاه اجبار در پذیرش دین مشاهده نگردیده است؛ حتی آن حضرت پیشنهاد برخی از انصار مسلمان در مورد الزام فرزندانشان برای پذیرش اسلام را رد کرده و در این باره به آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^{۱۹۶} استناد می‌کردند^{۱۹۷}.

^{۱۹۴} (۲). الرکابی، الجهاد فی الاسلام ص ۴۴-۴۳؛ دمشق، بیروت: دارالکلم الطیب، الطبقة الثانیة، ۱۴۱۸ هـ. ق؛

حسینی، سید ابراهیم، منع توسل به زور، ص ۹۷.

^{۱۹۵} (۱). نجفی، محمد حسین، نکته‌هایی از فقه روابط بین‌الملل، مجله فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی) ص ۸، قم:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۱۰، سال ۳، زمستان ۱۳۵۷. ق؛ همان، ص ۸۶.

^{۱۹۶} (۲). بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

گاندی رهبر استقلال هند می‌نویسد: «عنف و اجبار در دین اسلام وجود ندارد.

حیات شخصی پیامبر اسلام، به نوبه خود، نشانه و سرمشق بارزی برای رد فلسفه
عنف و اجبار، در امر مذهب می‌باشد»^{۱۹۸}.

جالب است دانسته شود که «طبق مدارک معتبر تاریخی مجموع کشته‌شدگان همه
جنگ‌های صدر اسلام حدود یک هزار و چند نفر از مجموع مسلمانان و کفار بوده
است»^{۱۹۹}.

پروفسور حمیدالله می‌نویسد: «محمد صلی الله علیه و آله بر بیش از یک میلیون
میل مربع حکومت می‌کرد. این مساحت، معادل تمام خاک اروپا منهای روسیه بود
و به طور قطع در آن روزها این محوطه مسکن میلیون‌ها جمعیت بود. در ضمن
تسخیر

این منطقه وسیع، یکصد و پنجاه نفر از افراد مخالف در میدان‌های جنگ از بین
رفته بودند و تلفات مسلمین، روی هم‌رفته برای مدت ده سال در هر ماه یک نفر
شهید بود. این اندازه احترام به خون بشر در داستان‌های بشری، امری است بی‌نظیر.

چهار. مدارا در سیره مسلمین

^{۱۹۷} (۳). جهت آگاهی بیشتر نگا: مطهری، مرتضی، جهاد، صص ۲۲-۲۰، تهران: صدرا، چاپ ششم، ۱۳۷۴.

^{۱۹۸} (۴). نیک‌بین، نصرالله، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص ۵۵. درود، فارسیت، بیتا؛ به نقل از اسلام‌شناسی
غرب، ص ۳۶.

^{۱۹۹} (۵). نگا: الطبقات، ج ۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۳؛ مودودی ابوالاعلی، برنامه انقلاب اسلامی،
ترجمه غلامرضا سعیدی، ص ۴۳، چاپ دوم.

روش پیامبر صلی الله علیه و آله تا حد زیادی توسط مسلمانان پس از آن حضرت مورد توجه بوده است. سماحت و بزرگواری مسلمانان از چنان وضوحی برخوردار است که اندیشمندان غربی را به اعتراف و تحسین وا داشته است. آنچه در سیره مسلمین حایز اهمیت است سه نکته اساسی است:

۱. نبرد و فتوحات مسلمانان در زمان خلفای راشدین نوعاً رهایی‌بخش و همراه با خواست و همکاری مردم سرزمین‌های فتح شده بوده است.^{۲۰۰}

ادوارد براون در این‌باره می‌نویسد: «رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آیین زرتشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت می‌کردند حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلای عرب به منزله نجات و رهایی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد»^{۲۰۱}.

دکتر صاحب‌الزمانی نیز آورده است: «توده‌های مردم نه تنها در خود در برابر جهان‌بینی و ایدئولوژی ضد تبعیض طبقاتی در اسلام مقاومتی احساس نمی‌کردند، بلکه درست در آرمان آن همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک

^{۲۰۰} (۱). جهت آگاهی بیشتر نگا: مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، صص ۱۰۷-۷۷، دفتر

انتشارات اسلامی، بی‌نا.

^{۲۰۱} (۲). براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۹۹.

و خون خریدار و جان‌نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن را از قرن‌ها در خود احساس می‌کردند...»^{۲۰۲}.

۲. مسلمانان هیچ‌گاه به زور دعوت به اسلام نکرده و همواره اصل آزادی مذهبی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده‌اند.

«آرنولد»^{۲۰۳} می‌نویسد: «از این نمونه‌هایی که تاکنون ذکر کردیم که همه از گذشت و سهل‌گیری مسلمان‌هایی که در قرن اول هجری بر عرب‌های مسیحی پیروز شده و تسلط داشتند، حکایت می‌کرد و همچنان در نسل‌های بعدی جریان داشته است، می‌توانیم به طور قطع و اخلاص این معنی را ادعا کنیم: این قبائل مسیحی که در مقابل اسلام گردن نهاده و معتقد به آن شده‌اند، این کار را روی اختیار و اراده آزاد انجام داده‌اند، هیچ‌گونه جبر و اکراهی در میان نبوده است. و عرب‌های مسیحی مذهب، که هم‌اکنون در میان مسلمین زندگی می‌کنند، شاهد این تسامح و سهل‌گیری هستند»^{۲۰۴}.

همو می‌نویسد: «از پیوندهای دوستی که همواره میان عرب‌های مسلمان و مسیحی برقرار بوده و هست، ممکن است قضاوت کنیم که زور و نیرو، هیچ‌گاه در گرویدن مردم به اسلام مؤثر نبوده است. محمد صلی الله علیه و آله شخصاً پیمان‌هایی با بعضی از قبائل مسیحی بست و به عهده گرفت که از آنها حمایت

^{۲۰۲} (۱). صاحب‌الزمانی، ناصرالدین، دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۲۵۵؛ مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران.

^{۲۰۳} (۲). S i r T . W . A r n o l d .

^{۲۰۴} (۳). آرنولد، سر ت. و. الدعوه الی الاسلام، ترجمه: حسن ابراهیم حسن، ص ۵۱.

کند، و به آنها در اقامه شعائر دینی آزادی بخشید، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیساها داشته‌اند محترم شمرد. و همچنین، پیمان‌هایی نظیر این، بین پیروان و جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله با بعضی از هموطنانشان که طبق آئین قدیمی خود بت می‌پرستیدند، موجود بوده است»^{۲۰۵}.

«ولتر» می‌گوید: «دین اسلام وجود خود را به فتوت و جوانمردی‌های بنیان‌گذارش مدیون است، در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش آیین

خود را به دیگران تحمیل می‌کنند. پروردگارا کاش تمام ملت‌های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند»^{۲۰۶}.

۳. مسلمانان هیچ‌گاه اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و رعایت اصول انسانی و احترام به دیگران را فرو ننهاده‌اند، و این در حالی است که غیرمسلمانان با آنان بر خلاف این روش عمل می‌نمودند.

روبرتسون می‌نویسد: «هنگامی که مسلمانان (در زمان خلیفه دوم) بیت‌المقدس را فتح کردند هیچ‌گونه آزاری به مسیحیان نرساندند؛ ولی بر عکس هنگامی که نصارا این شهر را گرفتند با کمال بی‌رحمی مسلمانان را قتل‌عام کردند، و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند، بی‌باکانه همه را سوزاندند».

^{۲۰۵} (۴). همان، ص ۴۸.

^{۲۰۶} (۱). خسروشاهی، فلسفه حقوق، ص ۱۱۷؛ حسینی، سید ابراهیم، منع توسل به زور، ص ۱۱۵.

همو می‌گوید: «باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت انسانی است، ملت‌های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته‌اند»^{۲۰۷}.

پنج. خشونت در عهدین

برخلاف آنچه از مسیحیت تبلیغ می‌شود در عهد عتیق که کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان است آموزه‌های بسیار خشونت‌آمیزی مشاهده می‌شود که نمونه آن را هرگز در نصوص اسلامی نمی‌توان یافت از جمله در عهد عتیق آمده است:

«یهوه خدای ما عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نمود.

او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند ... و آنها را

بالکل هلاک کردیم چنان‌که با سیحون ملک حبشون کرده بودیم. هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم و تمام بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم ...»^{۲۰۸} نیز آمده است: «البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را

^{۲۰۷} (۲). گوستاولویون، تاریخ تمدن اسلام و غرب، ترجمه: سید هاشم حسینی، صص ۱۴۷-۱۴۲ (به نقل از: علی

ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، ص ۵۷).

^{۲۰۸} (۱). تورات، سفر تثئیه، باب سوم، آیه ۷-۴.

۱۰۷

با هر چه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما ... و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان»^{۲۰۹}.

در عهد جدید نیز از عیسی مسیح علیه السلام چنین آمده است: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم^{۲۱۱}؛ نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم و دشمنان شخص اهل خانه او خواهند بود».^{۲۱۲}

شش. خشونت تاریخی مسیحیان غربی

چه نیکوست بدانیم که پاسخ غرب در برابر نرمخویی و بردباری مسلمانان جز کشتار بی‌رحمانه نبوده است. در تاریخ معاصر می‌خوانیم: «... با وجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانیا و بعضی از ممالک مفتوحه روا می‌داشتند، پس از چند قرن، در اثر عناد و تعصب کشیش‌ها و تحریک افکار ملی و نژادی، جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا به وقوع پیوست و پیشوایان دین، به قتل پیر و جوان، مرد و زن مسلمان فتوا دادند، تا این‌که فیلیپ دوم به فرمان پاپ، به وضعی ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود. لیکن قبل از

^{۲۰۹} (۲). همان، باب سیزدهم، آیه ۱۷-۱۳.

^{۲۱۰} (۳). از دیدگاه اسلامی همه پیامبران الهی منادی صلح و عدالت و نیک‌فرجامی انسان بوده‌اند و هر جریان‌ی به نام نام دین که در تعارض با این حرکت باشد ناشی از تحریفات بشری است.

^{۲۱۱} (۴). یعنی صلح و سلم را در سطح زمین منتشر و حاکم سازم.

^{۲۱۲} (۵). انجیل متی، فصل ۱۰، آیات ۳۶-۳۴.

آن‌که مسلمین موفق به فرار شوند سه چهارم آن‌ها به حکم کلیسا در خاک و خون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعدها به دستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام شدند. بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناند شارل پنجم مسلمین در فشار و محدودیت فراوان زیست می‌کردند. در طول این مدت قریب سه میلیون مسلمان از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند...»^{۲۱۳}.

هفت. مدارا و خشونت در دنیای حاضر

در عصر حاضر نیز در میان پیروان ادیان بزرگ مسلمانان برده‌بارترین آنان در برخورد با صاحبان دیگر ادیان می‌باشند، در حالی که بزرگترین جنایات تاریخی از سوی سردمداران شعار صلح و امنیت و دموکراسی نسبت به مسلمانان انجام می‌پذیرد. نمونه‌های این مسأله در بوسنی و هرزه‌گوین، فلسطین اشغالی، عراق، افغانستان و ... مشاهده شده و می‌شود.

دکتر سید حسین نصر در این‌باره می‌نویسد: «... یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در صلح و صفا و تسامحی چشمگیر در اسپانیای زمان حاکمیت مسلمانان در کنار هم زیسته‌اند ... حتی همین امروز میلیون‌ها مسیحی و نیز شمار کمی از یهودیان، زرتشتیان، بودائیان و هندوان، در گستره‌ای از مغرب تا مالزی تحت حاکمیت مسلمانان مشغول گذراندن زندگی‌اند. نه تنها بر آنها در مقام انسان، تسامح و مدارا

^{۲۱۳} (۱). نگا: راوندی، مرتضی، تاریخ تحولات اجتماعی، ج ۲؛ عنان، محمد عبدالله، نهایه‌الاندلس، صص ۲۹۲-

۲۶۰، طبع قاهره: سید قطب، زیربنای صلح جهانی، ص ۱۷.

روا داشته شده، بلکه بسیاریشان در کشورهای خود ثروتمندترین گروه‌ها به شمار می‌آیند، مانند قبطیان در مصر یا بوداییان چینی در مالزی. این گروه‌ها هرگز

مشمول «تصفیه قومی» نشده‌اند. در حالی که، گذشته از جنایات دهشتناک آلمان نازی، مسلمانان و یهودیان در اسپانیای پس از ۱۹۴۲ یا تاتارها در روسیه تزاری و همین امروز نیز مسلمانان در بوسنی مورد تصفیه قومی قرار گرفته‌اند»^{۲۱۴}.

همو می‌گوید: «عده زیادی درباره جهان اسلام چنان سخن می‌گویند تو گویی این جهان اسلام است که ناو خود را در خلیج مکزیک و به قصد تهدید آمریکا مستقر کرده است. حال آنکه این ناو آمریکاست که بر خلیج فارس و عمده منابع اقتصادی قاطبه ملل مسلمان در آن منطقه تسلط دارد»^{۲۱۵، ۲۱۶}.

(۱) ^{۲۱۴}

Nasr, Sayyed Hossein, *Metaphysical Roots of Tolerance and Intolerance: An Islamic Interpretation From Philosophy of Religion and the Question of Intolerance*

ترجمه هومن پناهنده، دو ماهنامه کیان، ش ۴۵، صص ۴۶-۳۸.

^{۲۱۵} (۲). همان.

^{۲۱۶} حمیدرضا شاکرین، دفتر دوازدهم (ادیان و مذاهب) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، اجلد، دفتر نشر معارف

- قم، چاپ: ششم، ۱۳۸۹.

پرسی چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است، برده داری را به طور کلی لغو نکرد؟

اسلام تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و ... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌شمرد و گرامی‌ترین مردمان را، پرهیزگارترین آنان می‌داند.^{۲۱۷} اسلام، مردم را مانند دانه‌های شانه با هم برابر می‌داند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الناس کلهم سواء کاسنان المشط

^{۲۱۸}؛ «مردم مانند دانه‌های شانه برابرند». در نگاه اسلام، نابودی ملت‌ها و اقوام مختلف، ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون حق و اجرا نشدن آن در سطح جامعه است. این رویکرد، بر خلاف نظر ارسطو است که می‌خواهد ثابت کند، غلام و برده فطرتاً وجود داشته و وجود خواهد داشت! به عبارت دیگر **بردگی** نزد عده‌ای فطری است و خداوند عده‌ای از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند!^{۲۱۹}

اسلام، بردگی را فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است: یکی، آزاد و دیگری غلام و برده. اما اسلام برخلاف اعتقاد مردم روم، یونان

^{۲۱۷} (۱). حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.

^{۲۱۸} (۲). صدوق، من لایحضره الفقیه، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ه. ق)، ج ۴، ص ۳۷۹.

^{۲۱۹} (۳). نگا: شارل، متسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، (تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵)، ص

باستان و عربستان، در حق بردگان- مبنی بر اینکه آنان هیچ گونه حقوق اجتماعی ندارند- ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احیاناً در حقوق آنان، اختلاف ناچیزی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع بوده و هیچ گونه تحقیر و توهینی در آن منظور نبوده است.

اسلام بر خلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یک روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع شرایطی برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند.

حتی حکومت «ممالیک»، مدت‌ها بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد.

در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، آنان را از سراسر دنیا مشتاق پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به وطن خود، همراه با آزادی، مبلغ و مروج دین اسلام شدند.

اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و راه آزادی بردگان را گشود. به یقین یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزان نیز مشمول همین قاعده بودند. آنان که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند و یا به صورت کالای تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک می‌گردید. گفتنی است که مادر برخی از ائمه علیهم السلام نیز کنیز

۱۱۲ بوده‌اند؛ حتی در تاریخ آمده است که مادر امام زمان (عج) هم کنیزی رومی بوده است.

اکنون این پرسش پدید می‌آید که با آن همه توجّه اسلام، نسبت به غلامان و آزادی آنان، چرا اسلام یکباره بردگی را لغو نکرد و راه‌های برده‌داری را از بین نبرد؟

در پاسخ به این مسئله باید به چند نکته اساسی توجه کرد:

یک. الغای بردگی

الغای یکباره بردگی به طور کامل در آن زمان ممکن نبود، زیرا:

۱-۱. نظم اقتصادی مردم آن روز به هم می‌خورد و زندگی از هم می‌پاشید. از این جهت، اسلام راه دیگری را پیش گرفت که در ضمن آن، بردگی به تدریج از بین می‌رفت؛ بدون آنکه نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه، از هم گسسته شود. از این رو در مرحله نخست، همگان را ترغیب به کار و کوشش و دوری از تنبلی، بی‌کاری و عیاشی نمود تا جامعه از وضعیت سابق - که همه کارها بر دوش بردگان بود - فاصله گیرد. سپس راه‌های زیادی برای رهایی بردگان قرار داد تا به تدریج، هم بردگی لغو گردد و هم مردم به زندگی فعال و به دور از عیاشی، عادت کنند.

۱-۲. برخی از اندیشمندان، آزادی دفعی بردگان را خطرآفرین می‌دانند. منتسکیو درباره رها ساختن دسته جمعی بردگان در یک زمان، چنین می‌نویسد: «آزاد کردن

عده بی شماری از غلامان به وسیله وضع یک قانون مخصوص، صلاح نیست؛ زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی

دارد. برای مثال در ولسینی چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کرده بودند، حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع کردند که به موجب آن، هر کس از افراد آزاد عروسی کند، یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کند! بنابراین آزاد کردن غلامان، باید تدریجی و همراه با فرهنگ سازی‌های لازم و مناسب باشد. برای مثال قانون گذار ممکن است اجازه دهد، غلامان از عواید کارهایشان خود را از ارباب خویش خریداری نموده، و یا دوره غلامی را محدود کنند»^{۲۲۰}. به این کار مکاتبه می‌گویند که قرن‌ها قبل از مونتسکیو، در قوانین اسلامی وضع شده و جزئیات آن در کتاب‌های فقهی آمده است.

۱-۳. گوستاولوبون می‌گوید: «از آنجایی که بردگان از دیرزمان، تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی خود، بی‌تجربه و بی‌استعداد بار آمده‌اند. از این جهت اگر اسلام، همه آنها را یکباره از قید بردگی آزاد می‌ساخت، ممکن بود در اثر نداشتن تجربه کافی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و اداره آن نباشند. در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا- که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یاد شده، به کلی نیست و نابوده شده‌اند- از بین می‌رفتند».^{۲۲۱}

^{۲۲۰} (۱). مونتسکیو، روح القوانين، ص ۴۲۸، (تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵).

^{۲۲۱} (۲). گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۴۸۲.

از این رو قانون گذار اسلام، در عین آنکه برای خلاصی بردگان، فکری اساسی و برنامه کاملی تنظیم کرده، از امور یاد شده غفلت نورزیده است.

۱- ۴. امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگهداری کند. بدین جهت اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند. آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند. از طرف دیگر ناچار به تغذیه آنان بودند و در مقابل از کار آنها نیز استفاده می‌کردند. مارسل بوازار در این باره می‌نویسد: «اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آنها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده؛ ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است»^{۲۲۲}.

۱- ۵. در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر مسلمین وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند. از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگهداری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آنها به جبهه دشمن شود. از طرف دیگر برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

^{۲۲۲} (۱). مارسل، بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۸)،

اسلام تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت - به جز جنگ - نامشروع دانست. برخی از این راه‌ها عبارت بود از:

۱-۲. یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده.

۲-۲. در مواردی که مدیون از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت.

۲-۳. فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران. اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد. از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاحدید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند وجهی به عنوان فدیة بگیرد و

آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.^{۲۳۳}

بنابراین تنها عاملی که در اسلام مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است. حال آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند؛ جز از روی تفضل الهی است؟! اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و معرکه

^{۲۳۳} (۱). ر. ک: المیزان، ج ۶؛ زین العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر.

جنگ روا ندانسته است؛ لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی - که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جستند - به گونه‌ای محدود گردد. در عین حال آموزه‌های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.^{۲۲۴}

سه. حقوق بردگان : اسلام روابط برده و برده‌دار را به گونه‌ای کاملاً انسانی و عادلانه درآورد و راه هرگونه ظلم و بیدادگری در این روابط را مسدود ساخت و با اصول اخلاقی خود، چهره دیگری از اصول برده‌داری و حقوق بردگان را در تاریخ به نمایش گذاشت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روزی مردی را سوار بر مرکبش دید که غلامش در قفای او پیاده روان بود. آن حضرت فرمود: «غلامت را هم سوار کن، او برادر تو است و روح او مثل روح تو».^{۲۲۵}

چهار. راه‌های آزادی بردگان : اسلام راه‌های ابتکاری متعددی را برای آزادی تدریجی بردگان اعلام نمود؛ از جمله:

۴- ۱. آزادی برده را از عبادات بزرگ قرار داد. پیشوایان اسلام نیز در عمل به این عبادت، اهتمام والایی داشتند. به عنوان نمونه امام سجاد علیه السلام در طول حیات شریف خود، حدود یکصد هزار برده را خرید و آزاد ساخت.^{۲۲۶}

^{۲۲۴} (۲). صادق، ایرجی، بردگی در اسلام.

^{۲۲۵} (۳). تاریخ بردگی، ص ۷۴.

^{۲۲۶} (۱). رسول، جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، (قم: انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص

۴-۲. کفاره واجب برخی از گناهان را آزادی برده قرار داد.

۴-۳. خرید و فروش ام ولد^{۲۳۷} را منع کرد. این مسئله خود به خود، موجب آزادی کنیزانی می‌شد که از طریق ارباب خود صاحب فرزند می‌شدند.

۴-۴. مالکیت فرزند بر پدر و مادر خویش را منع نمود. این مسئله نیز منتهی به آزادسازی ام ولد می‌شد.

۴-۵. به بردگان حق کتابت و قرارداد با صاحبان خویش داد تا بتوانند با کار و تلاش به آزادسازی خویش بپردازند، یا مدت بردگی و گستره آن را محدود سازند.

این مسئله باعث می‌شد که بردگان با اراده و عزم خویش، در جست و جوی آزادی برآمده و در راه آن بکوشند و سپس از ثمرات آن به خوبی بهره گیرند.

۴-۶. در یکی از جنگ‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله با اسیران برده شرط کرد که هر کس ده مسلمان را سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد. اسلام از این طریق استفاده‌های فرهنگی مناسبی نمود. این کار علاوه بر آنکه به نفع مسلمانان بود، بردگان نیز در برخورد با مسلمین با عقیده و مکتب آنان بیشتر آشنا می‌شدند و زمینه برای اسلام آوردن آنها فراهم می‌شد.^{۲۳۸}

^{۲۳۷} (۲). ام ولد، کنیزی را گویند که از ارباب خود صاحب فرزند شده است.

^{۲۳۸} (۳). برای مطالعه بیشتر ر. ک.

الف. سیدمحمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶ (عربی و ج ۱۲ (فارسی)، ذیل آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰؛

ب. موسوی زنجانی، اسلام و مسئله آزادی، بردگی؛

مارسل بوازار- ضمن بررسی امتیازات روش اسلام در برخورد با مسئله بردگی - می‌نویسد: «دیگر از تعالیمی که قرآن کریم در مسائل مربوط به برده و کنیز داده و نشانه خصلت انسان دوستی اسلام است، تشویق مسلمانان به آزاد ساختن برده و گماشتن او به کارهای متناسب با استعداد و مهارت او است. در راه اجرای هر چه بهتر این برنامه انسانی، اسلام کمک هزینه‌ای را از بیت‌المال اختصاص داده است؛ بدین ترتیب که پرداخت وجوهی را به منظور بهبود شرایط زندگی و آزاد ساختن و به کار شایسته گماشتن بردگان بابت زکات، پذیرفته است^{۲۲۹}. مهم‌تر از همه اینها، آزادی برده بنا به خواست او و پرداخت سرمایه لازم بدو و نیز زناشویی با کنیزانی است که به ازدواج موافقت داشته‌اند (جهت احتراز از زنا و کام‌جویی به اجبار)^{۲۳۰}. پافشاری اسلام در آزادی برده و پرداخت سرمایه‌ای برای کار تولیدی به او، تنها آزادی ظاهری نباید تلقی شود. این عمل آزادی اقتصادی او را نیز تضمین می‌کرد و از بهره‌کشی آینده او به وسیله پولدار یا متنفذ دیگری، جلوگیری می‌نمود.

پ. حجتی کرمانی، از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم؛

ت. ناصر، مکارم شیرازی، فرآورده‌های دینی؛

ث. بیدار فکر، برده‌داری در روم باستان؛

ج. اسدالله، مبشری، حقوق بشر؛

ح. محمد علی، گرامی، نگاهی به بردگی؛

خ. صادق، ایرجی، بردگی در اسلام؛

د. مصطفی، حسینی، بردگی از دیدگاه اسلام.

۲۲۹ (۱). بقره (۲) آیه ۱۷۷.

۲۳۰ (۲). نور (۲۴)، آیه ۳۳.

قوانین آزادی بردگان در آمریکا، کوچک‌ترین کمک مادی به برده آزاد شده نمی‌کرد. غالباً به علت دشواری‌های اقتصادی و بیکاری، بردگان سیاه پوست چندان از آزادی خود استقبال نکردند و پس از مدتی سرگردانی و بلا تکلیفی و تیره‌روزی به سوی ارباب نخستین خود بازگشتند. در حالی که اسلام با روشن بینی، ضمن مبارزه با بهره‌کشی و بیکاری انسان‌ها، جلوگیری از عدم تعادل اقتصادی جامعه را نیز پس از آزادی بردگان، پیشی بینی کرده است. توصیه به رفتار شایسته و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایگان و در راه ماندگان، خدمتکاران و بردگان را نیز در بر می‌گیرد.^{۳۳۱}

در صدر اسلام- به خصوص دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله- بردگان نه تنها آزاد می‌شدند؛ بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت‌هایی بهره‌مند می‌گردیدند. ذکر موارد، لازم به نظر نمی‌رسد؛ تنها به داستان «زید» اشاره می‌شود که برده‌ای آزاد شده است. وی به مقام صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود. بلال حبشی نیز به فرمانداری مدینه رسیده است. در ادوار بعد، قطب‌الدین آیبیک، برده‌ای بوده که امپراتوری بزرگ اسلام را در سرزمین هندوستان بنیان نهاد»^{۳۳۲ ۳۳۳}.

^{۳۳۱} (۳). نور (۲۴)، آیه ۳۹.

^{۳۳۲} (۱). مارسل، بوازار، همان، صص ۴۸-۴۹.

^{۳۳۳} حمیدرضا شاکرین، دفتر هفتم (پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، جلد، دفتر نشر معارف - قم، چاپ: سیزدهم، ۱۳۸۹.